ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم
احسان خالق دو جہان بپا دارند زمین و آسمان کہ در بیان فیض تو امان نسخہ شکر
از تصانیف فاضل اجل عالم باعمل الالمعی اللوذعی مولانا عبد الحی غفر اللہ لہ

سورهٔ فاتحه

حَمْد ستایش اَللّٰه نام پاک پیدا کنندهٔ تمام جهان رَبّ پروردگار عَالَم جهان عٰلَمِیْنَ
جمع هر هر جنس را نیز جهان گویند مثلاً انسان یک جهان ست و اسپ جهان دیگر و علی هذا
القیاس بنابرین لفظ جمع آمده رَحْمٰن بخشاینده رَحِیْم مهربان مٰلِكِ خداوند یَوْم روز
دِیْن جزا اِیَّاكَ ضمیر خطاب ست واحد مذکر نَعْبُدُ می پرستیم عِبَادت مصدر پرستیدن
اِهْدِ بنما هدایت مصدر نمودن نَا ضمیر متکلم مع الغیر صِرَاط راه مُسْتَقِیْم راست اَلَّذِیْنَ
آنانکه اَنْعَمْتَ احسان کردی اِنْعام مصدر احسان کردن عَلَیْهِمْ برایشان غَیْر بمعنی خود
مشهور ست مَغْضُوْب خشم کرده شده غَضَب مصدر خشم کردن ضَالّ گمراه ضَآلِّیْن جمع
ضلالت گمراهی **سورهٔ بقره** خَتَمَ مهر نهاد خَتْم مهر نهادن غِشَاوَة پرده
یُخَادِعُوْنَ فریب میدهند مُخَادعة فریب دادن یَعْمَهُوْنَ سرگشته شده عَمَه سرگشته شدن
اِسْتَوْقَدَ افروخت اِسْتِیْقَاد افروختن صَیِّب باران بزرگ یَخْطَفُ برباید خَطْف ربودن
بَعُوْضَة پشه یَسْفِكُ خونریزی کند سَفْك خون ریختن رَغَدًا خوردن بسیار اِهْبِطُوْا
فروروید هبوط فرورفتن حِطَّة آمرزش یعنی سوال ما آمرزش ست رِجْز عذاب
لَا تَعْثَوْا فساد مکنید بَقْل تره قِثَّآء بادرنگ فُوْم گندم اَلْمَسْکَنَة بی نوائی بَآءُوْا بازگشتند

سورهٔ بقره
پارهٔ اول الٓمّٓ

صَابِئِینَ بی دینان قِرَدَۃ بوزنہ ہا قرد مفرد خَاسِئِین خوار شدہ خس خوار شدن
نَکَال عبرت هُزُوًا مسخرہ فَارِض پیر عَوَانٌ میانہ فَاقِعٌ تیک زرد فقوع تیک زرد شدن
ذَلُول محنت کشندہ ذل رام شدن ستور و آن محنت کشیدن میشود تُثِیرُ شوراند
اَثَارَۃ شورانیدن شِیَةَ خال اِدّٰرَءتُم نزاع کردید اِدّارَءُ نزاع کردن لَا تَسْفِکُونَ
مریزید تَظَاهَرُونَ باہم مددگاری شوید تظاہر باہم مددگار شدن اُسَارٰی اسیران
تُفَادُوهُم فدا میدہید عوض ایشان مُفَادَاۃ فدا دادن قَفَّینَا از پی آوردیم
تقفیہ از پی آوردن غُلْفٌ در پردہ مُهِینٌ خوار کنندہ اہانۃ خوار کردن عِجل گوسالہ
مُزَحْزِح رہانندہ زحزحۃ رہانیدن نَبَذَ برانداخت نبذ برانداختن خَلَاق بہرہ
مَثُوبَۃ ثواب رَاعِنَا رعایت کن ما را یا رعونت دارندہ و رعونت حماقت یا خودبینی
اُنظُرْ ببین یعنی نگاہ شفقت فرما اِصْفَحُوا رو بگردانید صفح رو گردانیدن خِزْیٌ
خواری عَدْل بدل لَا یَنَالُ نمیرسد نیل رسیدن مَثَابَۃ مرجع اَضْطَرُّہٗ بیچارگی برانم
اضطرار بیچارگی راندن سَفِہَ نادان شد سفاہت نادان شدن و مراد است
کہ از نفس خود نادان شد و لہذا ترجمہ این لفظ باینطور ہم می کنند کہ نشناخت نفس خود را
الاَسْبَاط ذریت یعقوب شِقَاق مخالفت صِبْغَۃ رنگ تُحَاجُّونَ مکابرہ میکنید

محاجہ مکابرہ کردن (۲) عَقِبَیْہِ دو پاشنہ خود نُوَلِّیَنَّکَ متوجہ گردانیم ترا توجیہ
متوجہ کردن شَطْر طرف المُمْتَرِینَ شک آرندگان امترا شک آوردن وِجْہَۃ جانب
لَنَبْلُوَنَّکُم ہر آئینہ بیازمائیم شما را بلو بلا آزمودن صَلَوٰت درود بَثَّ پراگندہ ساخت
بث پراگندہ ساختن اَنْدَادًا ہمتایان تَبَرَّاَ بیزار شوند تبرء وا بیزار شدند کَرَّۃ
بازگشت خُطُوَاتِ گامہا اَلْفَیْنَا یافتیم الفا یافتن یَنْعِقُ بانگ میزند نعیق بانگ
زدن اُہِلَّ آواز بلند کردہ شود اہلال آواز بلند کردن بَاغٍ تعدی کنندہ بغی تعدی
کردن عَادٍ از حد درگذرندہ الرِّقَاب گردنہا یعنی بردہ ہا البَاسَاءِ تنگدستی الباس کارزار

اَلْقَتْلٰی کشتگان قتل کشتن جَنَفًا ظلم یُطِیْقُوْنَهٗ طاقت وزه میدارند یعنی و روزه نمیدارند
تَطَوَّعَ برغبت بجا آرد تطوع برغبت بجا آوردن اَلرَّفَثُ مخالطت کردن تَخْتَانُوْنَ خیانت
میکردید اختیان خیانت کردن بَاشِرُوْهُنَّ مخالطت کنید با زنان مباشرة مخالطت کردن
اَلْخَیْطُ رشته تُدْلُوْا مرسانید ادلا رسانیدن اَلْاَهِلَّةَ ماهها ثَقِفْتُمُوْهُمْ بیابید
ایشان را ثقف یافتن اِنْتَهَوْا باز مانند انتهار باز ماندن حُرُمٰت بزرگیها حرمة بزرگی
تَهْلُکَةِ هلاک اُحْصِرْتُمْ باز داشته شوید احصار باز داشتن هَدْیٌ قربانی که بحرم مکه ذبح
شود اَذًی رنج نُسُكٌ قربانی تَمَتَّعَ بهره ور شد تمتع بهره ور شدن اَفَضْتُمْ باز گردید
افاضه باز گردیدن اَلَدُّ الْخِصَامِ سخت ترین ستیزندگان ست اَلنَّسْلَ مواشی
سِلْمِ اسلام زَلَلْتُمْ لغزید زل لغزیدن ظُلَلٍ سایبانها غَمَامٍ ابر کُرْهٌ دشوار اَلْمَیْسِرِ
قمار اَلْعَفْوَ زیاده لَاَعْنَتَکُمْ البته سخت گرفتی شما را اعنات سخت گرفتن عُرْضَةً دستمال
یُؤْلُوْنَ ایلا میکنند ایلا قسم خوردن که جماع نکند قُرُوْٓءٍ سه حیض یا سه طهر بُعُوْلَتُهُنَّ شوهران
ایشان بعل شوهر تَسْرِیْحٌ رها کردن هُزُوًا تمسخر فَلَا تَعْضُلُوْهُنَّ پس منع مکنید ایشان را
عضل منع کردن عَرَّضْتُمْ کنایه کردید تعریض کنایه کردن خِطْبَة خواستگاری
اَکْنَنْتُمْ پنهان داشتید اکنان پنهان داشتن مَتِّعُوْ بهره دهید یعنی پوشاک دهید
تمتیع بهره دادن اَلْمُوْسِعِ توانگر اَلْمُقْتِرِ تنگدست رُکْبَانًا سواره اَلْمَلَاِ جماعه غُرْفَةً یک
کف آب فِئَةً گروه اَفْرِغْ بریز افراغ ریختن (۳) رُوْحُ الْقُدُسِ روح پاک
خُلَّةٌ دوستی سِنَةٌ پینکی لَا یَئُوْدُهٗ گران نمیشود اود گران شدن اَلْغَیُّ گمراهی اَلطَّاغُوْتِ
بت عُرْوَةِ دستاویز وُثْقٰی محکم اِنْفِصَامَ گسستن بُهِتَ مغلوب شد بهت مغلوب شدن
عُرُوْشِهَا سقفهای خود لَمْ یَتَسَنَّهْ متغیر نشد تسنی متغیر شدن لَبِثْتَ درنگ کردی
لبث درنگ کردن نُنْشِزُهَا جنبش دهیم انشاز جنبش دادن نَکْسُوْهَا می پوشانیم کسوة
پوشانیدن صُرْهُنَّ بهم آور صور بهم آوردن سُنْبُلَةٍ خوشه صَفْوَانٍ سنگ صاف وَابِلٌ باران عظیم

ربوة مکانی بلند طل شبنم اعصار گردباد لا تیمموا قصد مکنید تیمم قصد کردن تغمضوا
چشم پوشی کنید اغماض چشم پوشی کردن تعفف طمع نا کردن الحافا الحاح یتخبط دیوانه ساخته
تخبط دیوانه ساختن یمحق نابود میسازد محق نابود ساختن یربی افزون میسازد اربا
افزون ساختن فأذنوا پس خبردار باشید اذن خبردار شدن نظرة مهلت دادن تداینتم
معامله کنید با یکدیگر ولیملل و باید که انشا کند لا یبخس نقصان نکند بخس نقصان کردن
لا تسأموا مانده مشوید سامة مانده شدن اصرا بار گران **سورة آل عمران**
زیغ کجی مهاد جایگاه قناطیر خزانها مقنطرة جمع ساخته مسومة نشان مند ساخته
تسویم نشان مند ساختن امد مسافت محررا آزاد کرده یعنی از خدمت والدین
ساخته تحریر آزاد کردن کفل خبرگیر ساخت تکفیل خبرگیری ساختن حصورا بی رغبت از
زنان عاقر نازا مهد گهواره کهلا معمر ابرئ بهی کنم ابراء به کردن اکمه کور مادرزاد
ابرص برص دار تدخرون ذخیره می نهید ادخار ذخیره نهادن احس دریافت احساس دریافتن
حواریون یاران خالص نبتهل همه دعا بزاری کنیم ابتهال دعا بزاری کردن اولی نزدیکتر
(۴) بکة مکه عوجا کجی شفا کرانه حفرة مغاک انقذ رهانید انقاذ رهانیدن آناء اوقات
صر سرمای سخت بطانة دوست پنهانی لا یألونکم تقصیر نمیکنند الو تقصیر کردن خبالا
فتنه انگیزی ودوا دوست داشتند ما عنتم رنج شما عضوا گزیدند عض گزیدن +
غدوت بگاه بیرون آمدی تبوئ می نشاندی تبوئة نشاندن همت خواستند هم خواستن
تفشلا بزدلی کنند فشل بزدلی کردن فور جوش مسومین نشانمند کرده یعنی خود را و
اسپان خود را نیک آراسته طرفا طائفه یکبت مغلوب سازد کبت مغلوب ساختن خائبین
برادنارسیده خیبة برادنارسیدن کاظمین فروخورندگان کظم فروخوردن لم یصروا
پیوسته نباشند اصرار پیوسته ماندن لا تهنوا سست مشوید وهن سست شدن قرح
زخم نداول میگردانیم مداوله گردانیدن یمحص کامل عیار کند تمحیص کامل عیار کردن

یبتغون خداپرستان ما وهنوا سستی نکردند ما استکانوا بیچارگی نکردند استکانة
بیچارگی کردن مثوی اقامتگاه تحسّونهم می کشتید حس کشتن تصعدون دور میرفتید اصعاد دور رفتن
لا تلوون متوجه می شدید لیّ متوجه شدن نعاسا پینکی یبرزوا بیرون آمدند بروز بیرون آمدن
مضاجع کشتنگاه ها غزّی جهاد بیرون آمده غزوه جهاد بیرون آمدن لنت نرم شدی لین نرم
شدن فظّا درشت خو انفضّوا پراگنده می شدند انفضاض پراگنده شدن ان یغلّ اینکه
خیانت کند غلول خیانت کردن ادرءوا دفع کنید درء دفع کردن ما نملی مهلت میدهیم املاء مهلت دادن
بیّنات حجتها زبر صحیفها منیر روشن زحزح دور داشته شد نزلا تحفه رابطوا برای
جهاد آماده باشید مرابطه برای جهاد آماده بودن سورۂ نساء بثّ منتشر ساخت رقیبا
نگهبان صدقٰت مهرها نحلة خوشدلی طبن در گذرانند بخوشدلی طیّب خوش شدن هنیئا سازگار
مریئا خوشگوار بدارا شتابی کلالة کسیکه والد و ولد ندارد افضٰی رسیده است افضاء
رسیدن مقتا مبغوض ربائبکم دختران زنان شما حجور کنارها حلائل زنان حلال یعنی
زوجه و حرم (۵) محصنٰت زنان شوهر دار مسافحین شهوت رانندگان مسافحه شهوت
راندن طولا توانگری محصنٰت زنان آزاد فتیٰت کنیزکان محصنٰت عفیفه اخدان
دوستهای نهانی العنت گناه نشوز سرکشی جار همسایه جنب اجنبی صاحب همنشین بالجنب
بپهلو مختالا متکبر فخورا خودستاینده سکاری مست جنبا ناپاک عابر مسافر غائط جای ضرور
صعیدا زمین طیبا پاک لیّا پیچانیدن نطمس محو کنیم طمس محو کردن فتیلا رشته
که در خسته خرما باشد یعنی مقدار رشته جبت بت طاغوت معبود باطل نقیرا گو یکه در
پشت خسته خرما باشد صدّ باز ایستاد نضجت پخته گردد نضج پخته شدن شجر اختلاف واقع شد
تثبیتا استواری دین حذر سلاح انفروا بیرون روید یعنی بغزا ثبات گروه گروه شده
لیبطئنّ درنگ میکند تبطئ درنگ کردن افوز کامیاب شدمی فوز کامیاب شدن بروج محلها
مشیّدة محکم بیّت بوقت شب رای زنند یعنی تدبیر کنند تبییت بوقت شب رای زدن

سورۂ نساء

پارہ پنجم

اذاعوا مشهور سازند اذاعة مشهور ساختن حرّض رغبت ده تحریض رغبت دادن تنکیلا
عقوبت مقیتا توانا آنکس نگونسار ساخت ارکاس نگونسار ساختن حصرت تنگ آمدست
حصر تنگ آمدن اعتزلوا یکسو شوند اعتزال یکسو شدن سلم صلح مراغما اقامت گاه ضربتم
سفر کنید ضرب رفتن تألمون دردمند می شوید الم دردمند شدن خوانا خیانت کننده
اثیما گناهگار یستخفون پنهان می کنند یرم تهمت کند رمی تهمت کردن بریئا بی گناه
نولّ متوجه بکنیم تولیه متوجه کردن نصله درآریمش اصلاء درآوردن اناثا زنان
یعنی بدختران مسمی میکنند مریدا دور رفته نصیبا حصه مفروضا معین یعنی در تقدیر معین
شده لامنینهم در آرزو افگنم ایشان را تمنیه در آرزو افگندن لیبتکن بشگافند
تبتک بشگافتن مأوی جای محیصا مخلص حنیفا یکسو یعنی از ما سوی الله یکسو لقب
حضرت ابراهیم ست علیه السلام باز هر که دین آنحضرت میداشت او را هم حنیف می گفتند
چنانچه در سورهٔ لم یکن الذین کفروا ست قسط انصاف شحّ بخل لاتمیلوا کج مکنید
تذروها بگذارید آن زنان را معلّقة زنیکه نه بیوه باشد و نه با شوهرش موافقت کند
هوی خواهش نفس تلووا بپیچانید یعنی سخن را الم نستحوذ غالب شدیم استحواذ غالب شدن
کسالی کاهلی کنان مذبذبین متردّدان ذبذبه تردّد درک طبقه (۶) جهر آشکارا
لاتعدوا تجاوز مکنید عدو تجاوز کردن شبّه مشتبه شد لاتغلوا از حد مگذرید
غلو از حد گذشتن لن یستنکف هرگز ننگ ندارد استنکاف ننگ داشتن سورة
مائدة بهیمة چارپایان قلائد قلاده ها آمّین قصد کنندگان امّ قصد کردن
شنئان دشمنی منخنقة آنچه بخفه کردن مرده باشد موقوذة آنچه بسنگ یا بعصا مرده باشد
متردّیة آنچه از جای بلند افتاده بمیرد نطیحة آنچه بشاخ زدن مرده باشد ذکّیتم
ذبح کرده باشید نصب نشانهای معبود باطل ان تستقسموا آنکه طلب کنید معرفت قسمت خود
ازلام تیرهای فال یئس نا امید شد اضطرّ لاچار شود مخمصة گرسنگی

سورهٔ مائده

مُتَجَانِفٍ مائل جَوَارِحِ جانوران شکاری مُكَلِّبِينَ شکار تعلیم کنندگان نَقِيبًا سردار
عَزَّرْتُمُوْ تقویت کردید تعزیر تقویت کردن قَاسِيَةً سخت خَائِنَةٍ خیانت أَغْرَيْنَا پیوسته
ساختیم فَتْرَةٍ انقطاع آمدن يَتِيهُونَ سرگردان میشوند تَبُوْأَ به بری طَوَّعَتْ سهل
ساخت يَبْحَثُ می کافت يُوَارِيْ بپوشد سَوْأَةَ تن مردار نَكَالًا عبرت سُحْتَ حرام
قَفَّيْنَا از پس فرستادیم مُهَيْمِنًا نگاهبان شِرْعَةً شریعت مِنْهَاجًا راه لَوْمَةَ
ملامت مَغْلُوْلَةٌ بگردن بسته است قِسِّيْسِيْنَ دانشمندان رُهْبَانًا گوشه نشینان
(پ ۷) تَفِيْضُ میریزد دَمْعِ اشک اَنْصَابُ نشانهای معبودان باطل رِجْسٌ پلید
حُرُمٌ احرام بسته نَعَمِ چارپایان تَسُؤْ غمگین کند بَحِيْرَةٍ ماده شتری که بنام بتان
مقرر کرده بودند و شیر او بکسی نمیدادند سَائِبَةٍ آنکه برای بتان میگذاشتند و بار بر
پشت او نمی نهادند وَصِيْلَةٍ ماده شتر است که اول بار ماده شتری زاید و بعد ازان بار
دیگر ماده زاید پس آنرا برای بتان میگذاشتند حَامٍ شتر نریکه از وی چند بچه گرفتندی او را
معاف داشتندی از سواری و جز آن عُثِرَ اطلاع شود كَفَفْتُ باز داشتم کف باز
داشتن مَائِدَةً خوان سورة انعام يَعْدِلُوْنَ برابر میکنند طِيْنٍ گل مِدْرَارًا
پی در پی ریزنده اَكِنَّةً پرده ها يَنْئَوْنَ دور میشوند نَأْيٌ دور شدن بَغْتَةً ناگهان
حَسْرَةً پشیمانی مَا فَرَّطْنَا فروگذاشت نکردیم نَفَقًا سوراخ سُلَّمًا نردبان مُبْلِسُوْنَ نا امید
شوندگان دَابِرَ بیخ يَصْدِفُوْنَ روگردان میشوند لَا تَطْرُدْ دور مکن طرد دور کردن
تَسْتَبِيْنَ ظاهر شود استبانة ظاهر شدن جَرَحْتُمْ کسب کردید يَلْبِسُ جمع کند
شِيَعًا گروه گروه نَبَأٌ خبر يَخُوْضُوْنَ بحث شروع کنند ذَرْ بگذار تُبْسَلَ بهلاکت گذاشته شود
تَعْدِلْ عوض دهد اِسْتَهْوَتْ گمراه کرده شد جَنَّ تاریک شد اَفَلَ فرو رفت اُفُوْل فرو رفتن
بَازِغًا طلوع کرده هُوْنِ رسوائی خَوَّلْنَا عطا کرده بودیم فَالِقُ شگافنده حَبِّ دانه
نَوٰى خسته سَكَنًا آرامگاه مُسْتَقَرٌّ قرارگاه مُسْتَوْدَعٌ ودیعت جا مُتَشَابِهًا یکی بدیگری مشابه

پاره ۷ و اذا سمعوا

سورة انعام

طَلْعٌ شاخ قِنْوَانٌ شاخہا دَانِیَةٌ نزدیک یَنْعٌ پختگی خَرَقُوْا بافتراء ثابت کردند لَا
تَسُبُّوْا دشنام مدہید (۸) قُبُلًا گروہ گروہ زُخْرُفَ بظاہر آراستہ تَصْغٰی میل
کنند اَفْئِدَةُ دلہا یَقْتَرِفُوْا عمل کنند یَخْرُصُوْنَ دروغ میگویند یُوْحُوْنَ القا می کنند صَغَارٌ
رسوائی حَرَجًا نہایت تنگی یَصَّعَّدُ بالا میرود حِجْرٌ محفوظ مَعْرُوْشٰتٍ برداشتہ شدہ با
حَصَادٌ درودن حَمُوْلَةً بار بردارندہ فَرْشًا جانوریکہ بزمین غلطانند بہجت زوج
ضَأْنٌ گوسپند مَعْزٌ بز مَسْفُوْحًا ریختہ ظُفُرٌ ناخن شُحُوْمٌ پیہ ظُہُوْرٌ پشتہا حَوَایَا
رودہا عَظْمٌ استخوان اِمْلَاقٌ فقر تَمَامًا یعنی نعمت تمام کنیم دِرَاسَتِهِمْ تلاوت ایشان
قِیَمًا درست نُسُكِیْ حج من وقربانی مَحْیَایَ زندگی مَمَاتِ مرگ اَبْغِیْ طلب کنم لَا تَزِرُ
برندارد وَازِرَةٌ ہیچ بردارندہ خَلٰٓئِفَ پادشاہان

سورۂ اعراف

بَیَاتًا شبانگاہ مَعَایِشَ معیشت اِهْبِطْ فرود رو صٰغِرِیْنَ خوار شوندہ اَنْظِرْنِیْ مہلت دہ
اَغْوَیْتَنِیْ گمراہ کردی مَذْءُوْمًا نکوہیدہ مَدْحُوْرًا راندہ شدہ وُوْرِیَ پوشیدہ بود سَوْءٰتٌ
شرمگاہ قَاسَمَ قسم خورد دَلّٰی انداخت بسوی پستی طَفِقَا شروع کردند یَخْصِفٰنِ توبتو
میکردند وَرَقِ برگ رِیْشًا جامہای زینت لَا یَفْتِنَنَّكُمْ گمراہ نکند شما را اِدّٰارَكُوْا یکی بدیگر رسند
یَلِجَ داخل شود جَمَلُ شتر سَمِّ سوراخ خِیَاطِ سوزن غَوَاشٍ پوششہا نَزَعْنَا بیرون آریم غِلٍّ کینہ
اُوْرِثْتُمُوْهَا دادہ شدید اَعْرَافِ حجابی درمیان بہشت و دوزخ صُرِفَتْ گردانیدہ شود تِلْقَآءَ
طرف اَفِیْضُوْا بریزید تَاْوِیْلُ مصداق حَثِیْثًا بشتاب اَقَلَّتْ بردارد سُقْنَا روان کنیم
نَكِدًا ناہموار ریح روبندہ عَمِیْنَ نابینا بَوَّاَ استقرار داد تَتَّخِذُوْنَ می سازید سُهُوْلٌ
جمع سہل بمعنی نرم قُصُوْرٌ جمع قصر کوشک تَنْحِتُوْنَ می تراشید اٰلَآءَ نعمتہا عَقَرُوْا کشتند
عَتَوْا تجاوز کردند رَجْفَةُ زلزلہ جٰثِمِیْنَ مردہ بزانو افتادہ الْغٰبِرِیْنَ باقیماندگان یعنی
آنجا گرفتار عذاب لَا تَبْخَسُوْا ناقص مدہید (۹) افْتَحْ فیصل کن فَاتِحٌ فیصلہ
كَاَنْ لَّمْ یَغْنَوْا نبودند آسٰی اندوہ خورم بَاْسَآءُ سختی ضَرَّآءُ رنج یَضَّرَّعُوْنَ زاری کنند عَفَوْا

بسیار شدند ضَرَّاءِ سختی سَرَّاءِ راحت بَغْتَةً ناگہان بَيَاتًا شبانگاہ ضُحًى
وقت چاشت مَكْرٌ تدبیر اہلاک أَصَبْنَا عقوبت رسانیدمی حَقِيقٌ سزاوار ثُعْبَانٌ
اژدہا بَيْضَاءُ نورانی أَرْجِهْ موقوف دار او را حَاشِرِينَ نقیبان اِسْتَرْهَبُوا
بترسانیدند تَلْقَفُ فرو میبرد يَأْفِكُونَ بدروغ اظہار میکردند لَأُصَلِّبَنَّكُمْ البتہ بردار کنم
شما را مَا تَنْقِمُ انکار نمی کنی تُنْذَرُ میگزاری سِنِينَ قحطہا يَطَّيَّرُوا شگون بد گرفتندے
طَائِرُ شگون بد مَهْمَا ہرچہ تَأْتِنَا بیاری مارا جَرَادَ ملخ قُمَّلَ کنہ ضَفَادِعَ غوکہا رِجْزٌ
عقوبت يَنْكُثُونَ عہد می شکنند اِنْتَقَمْنَا انتقام کشیدیم يَمّ دریا أَوْرَثْنَا میراث دادیم
دَمَّرْنَا خراب کردیم يَعْرِشُونَ می افراشتند يَعْكُفُونَ مجاورت می کردند مُتَبَّرٌ باطل
کردہ شدہ است أَبْغِي طلب کنم يَسُومُونَ میرسانیدند سُوءَ سخت اُخْلُفْنِي جانشین من
باش مِيقَات وعدہ گاہ أَرِنِي بنما کہ أَنْظُرْ نظر کنم لَنْ تَرَانِي نخواہی دید مرا دَكًّا زمین
ہموار ساختہ خَرَّ افتاد صَعِقًا بیہوش شدہ أَفَاقَ بہوش آمد تُبْتُ باز گشتم
اصْطَفَيْتُ برگزیدم خُذْ بگیر آتَيْتُ عطا کردم حُلِيّ زیور خُوَار آواز گاو سُقِطَ
فِي أَيْدِيهِمْ پشیمان شدند غَضْبَانَ خشمناک شدہ أَسِفًا اندوہگین گشتہ بِئْسَمَا بد
يَجُرُّ میکشید كَادُوا نزدیک بودند لَا تُشْمِتْ شاد مکن سَكَتَ ساکن شد نُسْخَة
مکتوب يَرْهَبُونَ می ترسند فِتْنَة امتحان اُكْتُبْ بنویس یعنی مقدر کن هُدْنَا رجوع
کردیم أَغْلَال طوقہا عَزَّرُوهُ تعظیم کردند كَلِمَات سخنان اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازدہ قسم
أَسْبَاطًا قبیلہ قبیلہ أُمَمًا گروہ گروہ انْبَجَسَتْ روان شد حَاضِرَةَ لب يَعْدُونَ
از حد میگذشتند سَبْت شنبہ حِيتَان ماہیان سَبْتِهِمْ تعظیم شنبہ شُرَّعًا ظاہر شدہ
لَا يَسْبِتُونَ تعظیم شنبہ نمیکردند نَبْلُوهُمْ آزمودیم تَعِظُونَ پند میدہید بَئِيس سخت
تَأَذَّنَ آگاہ گردانید خَلَفَ اینجا در آمد خَلْف جانشینان بد عَرَض متاع
دنیوی خواندہ اند يُمَسِّكُونَ تمسک میکنند نَتَقْنَا برداشتیم ظُلَّة سایبان انْسَلَخَ بیرون رفت

اَخْلَدَ میل کرد یَلْهَثْ زبان از دہن بیرون افگند ذَرَأْنَا بیافریدیم یُلْحِدُوْنَ کجروی میکنند
نَسْتَدْرِجُ پایہ پایہ بکشیم اُمْلِیْ مہلت دہم کَیْد تدبیر مَتِیْنٌ محکم مَلَکُوْتٌ پادشاہی خدا اَیَّانَ
کے مُرْسٰی استقرار لَایُجَلِّیْهَا پدید نیارد اورا حَفِیٌّ کاوش کننده یعنی عالم تَغَشّٰی جماع کرد
مَرَّتْ آمد و رفت کرد اَثْقَلَتْ گرانبار شد صَامِتُوْنَ خاموش شوندگان فَلْیَسْتَجِیْبُوْا پس باید که قبول
کنند دعا اَرْجُلٌ پایہا یَمْشُوْنَ راه میروند اَیْدِیْ دست یَبْطِشُوْنَ تناول میکنند کِیْدُوْنِ
بدسگالی کنید درحق من لَاتُنْظِرُوْنِ مہلت مدہید مرا عَفْوٌ درگذر عُرْفٌ کار پسندیده
اَعْرِضْ اعراض کن یَنْزَغَنَّ دغدغہ کند نَزْغٌ خلد طٰٓائِفٌ وسوسہ لَایُقْصِرُوْنَ باز نمی ایستند
لَوْلَا اجْتَبَیْتَهَا چرا از طرف خود انشا نمیکنی او را اَنْصِتُوْا خاموش باشید خِیْفَةً ترسکاری
غُدُوٌّ بامداد اٰصَالٌ شبانگاه ، سورۂ انفال اَنْفَال غنیمتہا ذَاتَ بَیْنِکُمْ
صحبتے را وَجِلَتْ بترسد تُلِیَتْ خوانده شود کَمَا چنانکہ یُسَاقُوْنَ رانده میشوند تَوَدُّوْنَ
دوست میداشتید ذَاتِ الشَّوْکَةِ فوج جنگی یُحِقُّ ثابت کند تَسْتَغِیْثُوْنَ فریاد میکردید
مُرْدِفِیْنَ از پس خود جماعہ دیگر را آورده بُشْرٰی مژده یُغَشِّیْکُمْ می پوشید شما را اَمَنَةً ایمنی
رِجْزٌ آلودگی یَرْبِطُ بہ بندد بَنَانٌ طرف دست یا شَاقُّوْا خلاف کردند زَحْفًا انبوه کرده
لَاتُوَلُّوْا مگردانید اَدْبَارٌ پشتہا مُتَحَرِّفًا رجوع کنان مُتَحَیِّزًا پناه جویان بَآءَ بازگشت
رَمَیْتَ افگندی یُبْلِیَ عطا کند بَلَاءً عطا مُوْهِنٌ سست کنند تَسْتَفْتِحُوْا طلب فتح
میکردید تَنْتَهُوْا باز ایستید یَحُوْلُ حائل میشود یَتَخَطَّفُ بربایند لَاتَخُوْنُوْا خیانت مکنید فُرْقَانًا
فتح لِیُثْبِتُوْا تا حبس کنند اَسَاطِیْرُ افسانہا اَمْطِرْ ببار حِجَارَةً سنگہا مُکَآءً صفیر کردن
تَصْدِیَةً دستک زدن لِیَمِیْزَ تا جدا سازد یَرْکُمُ توده سازد مَضَتْ گذشته است
سُنَّةٌ روش فِتْنَةٌ غلبہ کفر مَوْلٰی مددگار (۱۰) فُرْقَان یعنی فرق درمیان حق و باطل
اَلْتَقَی بہم آمدند عُدْوَةٌ کناره دُنْیَا نزدیک قُصْوٰی دورتر رَکْبٌ کاروان بَیِّنَةٌ حجت
تَذْهَبَ برود رِیْحٌ باد یعنی دولت بَطَرًا سرکشی رِئَآءً خودنمائی نَکَصَ بازگشت دَاْبٌ عادت

دوابّ جنبیدگان تَثْقَفَنَّ بیابی شَرِّدْ متفرق ساز فَانْبِذْ پس باز گردان سَوَآءٍ برابری
تَسْبِقُوْا که ایشان پیش دستی کرده اند اَعِدُّوْا مهیا سازید رِبَاطِ آماده داشتن خیل اسپان
تُرْهِبُوْنَ می ترسانید جَنَحُوْا میل کنند سَلْمِ صلح فَاجْنَحْ پس تو هم میل کن اَسْرٰی اسیران یُثْخِنَ
قتل بسیار بوجود آرد اَمْکَنَ قدرت داد اٰوَوْا جای دادند اَوْلِیَآءُ کارسازان وَلَایَت
کارسازی اُولُو الْاَرْحَامِ خداوند قرابت **سورة براءة** بَرَآءَةٌ قطع معامله است

سوره براءة

سِیْحُوْا سیر کنید مُخْزِیْ رسوا کننده اَذَانٌ خبر رسانیدن است بَرِیْٓءٌ بیزار لَمْ یُظَاهِرُوْا مدد ندادند
اِنْسَلَخَ آخر شود اُحْصُرُوْا بند کنید اُقْعُدُوْا بنشینید مَرْصَدٍ کمینگاه خَلُّوْا بگذارید اِسْتَجَارَ
طلب امان کند اَجِرْهُ امان ده اَبْلِغْ برسان مَاْمَنَ جای ایمنی یَظْهَرُوْا غالب آیند لَا یَرْقُبُوْا نگاه ندارند اِلًّا
خویشی ذِمَّةً عهد اَفْوَاه دهن ها تَاْبٰی قبول نمیکنند اِشْتَرَوْا خرید کردند ثَمَن بهای
نَکَثُوْا بشکنند اَیْمَان سوگندان اَئِمَّةَ پیشوایان غَیْظ اندوه وَلِیْجَةً دوست پنهانی
یَعْمُرُوْا آباد سازند حَبِطَتْ باطل شد سِقَایَةَ آب نوشانیدن مُقِیْمٌ دائم یَتَوَلَّ
دوست دارد عَشِیْرَة خویشاوندان اِقْتَرَفْتُمُوْ کسب کرده اند کَسَادَ بی رواجی تَرَبَّصُوْا
منتظر باشید مَوَاطِنَ جایها لَمْ تُغْنِ دفع نکرد ضَاقَتْ تنگ شد بِمَا رَحُبَتْ با وجود فراخی
وَلَّیْتُمْ برگشتید مُدْبِرِیْنَ پشت داده سَکِیْنَة تسکین خود جُنُوْد لشکرها عَام سال
عَیْلَةً درویشی لَا یَدِیْنُوْنَ اختیار نمیکنند صٰغِرُوْنَ خوار شده یُضَاهِئُوْنَ مشابهت کرده اند
یُؤْفَکُوْنَ برگردانیده میشوید اَحْبَار دانشمندان رُهْبَان زاهدان یُطْفِئُوْا فرونشانند
یَکْنِزُوْنَ ذخیره میکنند ذَهَب زر فِضَّة نقره یُحْمٰی گرم کرده شود یعنی دمیده شود
تُکْوٰی داغ کرده شود جِبَاه پیشانی عِدَّةَ شمار قَیِّم درست کَآفَّةً همه نَسِیْٓءُ درنگ را
گویند و مراد اینجا تحریف مشرکین است که قائل باحترام ماه های حرام بودند که ذی قعده و
ذی حجه و محرم و رجب است باز آنرا پس و پیش میکردند مثلا میگفتند که امسال صفر پیش از محرم است
یُوَاطِئُوْا موافقت کنند اِثَّاقَلْتُمْ گران شده میل میکنید خِفَافًا سبکبار ثِقَالًا گرانبار یعنی

درحالیکہ اسباب وحشم بسیار دارید یا بجز قدر ضروری بدست شما نباشد عَرَضًا
نفع قَاصِدًا آسان شُقَّۃ مسافت سَيَحْلِفُوْنَ سوگند خواہند خورد وَارْتَابَتْ
شک آوردہ است اِنْبِعَاث برانگیختن ثَبَّطَ از حرکت باز داشت اَوْضَعُوْا مرکب دوانیدند
خِلَال میان يَبْغُوْنَ می جستند تَزْهَقَ برآید يَفْرَقُوْنَ می ترسند مَلْجَأً پناہے
مَغَارَات غارہا مُدَّخَلًا جای درآمدن يَجْمَحُوْنَ شتابی کنان مُؤَلَّفَۃِ الفت دادہ می شوند
غَارِمِيْنَ وام داران فَرِيْضَۃً حکم ثابت شدہ يُؤْذُوْنَ آزار میدہند اُذُنٌ
سبک گوش يُحَادِدِ خلاف کند يَحْذَرُ می ترسد تُنَبِّئُ خبر دہد نَخُوْضُ در ہزل
شروع می نمودیم نَلْعَبُ بازی میکردیم يَقْبِضُوْنَ می بندند حَسْبُ بس است اِسْتَمْتَعُوْا
بہرہ مند شدند خُضْتُمْ شروع در ہزل کردید مُؤْتَفِكَاتِ زیر و بر گردیدہ و آن
مساکن قوم لوط بودند مَا نَقَمُوْا انکار نکردند اَعْقَبَ عاقبت حال ایشان ساخت
نَجْوٰی راز گفتن يَلْمِزُوْنَ عیب میکنند مُطَّوِّعِيْنَ در راہ خدا صدقہ دہندگان را
يَسْخَرُوْنَ تمسخر میکنند مَقْعَدِ نشستن خِلَافَ برخلاف لَا تَنْفِرُوْا بیرون مروید
حَرًّا گرمی يَفْقَهُوْنَ در مے یافتند خَالِفِيْنَ پس ماندگان خَوَالِفِ زنان پس ماندہ
طُبِعَ مہر نہادہ شد حَرَجٌ گناہ نَصَحُوْا نیک خواہی کنند لِتَحْمِلَ تا سواری دہے
(۱۱) اَجْدَرُ سزاوارتر حُدُوْدَ احکام مَغْرَمًا تاوان دَوَائِر مصائب دَائِرَۃُ
مصیبت السَّوْءِ بد صَلَوَات دعاہا نیک مَرَدُوْا خوگر شدہ اند مَرَّتَيْنِ دوبار
یعنی در مسلمان قتیل شوند و در اموال و اولاد آفات بینند اِعْتَرَفُوْا اقرار کردند خَلَطُوْا
آمیختہ اند تُزَكِّيْ با برکت کنی صَلِّ دعا کن سَكَنٌ آرام مُرْجَوْنَ موقوف داشتہ شدہ
ضِرَارًا زیان رسانیدن اِرْصَادًا کمینگاہ ساختن اَسَّسَ بنیاد نہادہ شد
بُنْيَان عمارت جُرُفٍ زمین رو دخوردہ هَارٍ مستعد افتادن فَانْهَارَ پس افتاد
اَلسَّائِحُوْنَ سفر کنندگان در راہ خدا ظَمَأٌ تشنگی نَصَبٌ رنج مَخْمَصَۃٌ گرسنگی

لَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا پامال نکنند جای يَغِيظُ بخشم آرد لَا يَنَالُونَ بدست نمی آرند
نَيْلًا دست بردی وَادِيًا میدان يَلُونَ نزدیک هستند يُفْتَنُونَ عقوبت کرده می شوند
یعنی بامراض ومصائب رَءُوفٌ بخشاینده رَحِيمٌ مهربان **سُورَةُ يُونُسَ**

سورۂ یونس

قَدَمَ صِدْقٍ پایه درست حَمِيمٍ آب گرم ضِيَاءً درخشنده نُورًا روشن دَعْوٰى
دعا تَحِيَّةُ دعای خیر آخِرُ نهایت يُعَجِّلُ زود رساندی اسْتِعْجَالَ زود طلبی مَرَّ
برود خَلَائِفَ جانشینان ائْتِ بیار لَا أَدْرٰى خبردار نکردی مُجْرِمُونَ گناه گاران
أَذَقْنَا چشانیم يُسَيِّرُ روان میکند بَرٌّ خشکی فُلْكٌ کشتیها جَرَيْنَ روان شدند
عَاصِفٌ تند أُحِيطَ بِهِمْ گرفتار گشتند دِينٌ عبادت يَبْغُونَ بیراهی می کنند یعنی بیراهی
فَاخْتَلَطَ پس درهم آمیخت نَبَاتُ رویدگی زُخْرُفٌ پیرایه ازَّيَّنَتْ وآراسته شد
حَصِيدًا مثل زراعت ازبیخ بریده لَمْ تَغْنَ نبود أَمْسِ دیروز لَا يَرْهَقُ نپوشد
قَتَرٌ سیاهی عَاصِمٍ پناه دهنده أُغْشِيَتْ پوشانیده شده است قِطَعًا پارها
مُظْلِمًا تاریک زَيَّلْنَا تفرقه انداختیم إِنْ هر آینه هُنَالِكَ آنجا تَبْلُوا دریابد أَسْلَفَتْ
پیش فرستاده است مَاذَا چیست يَبْدَؤُا نوکند يُعِيدُ دوباره کند يَهِدِّي خودراه
نمی یابد لَمْ يُحِيطُوا فرانرسیده اند يَلْبَثُونَ بی تعلق يَتَعَارَفُونَ شناسا باشند خُلْد جاوید
يَسْتَنْبِئُونَكَ می پرسند ترا إِيْ آری شَأْنٍ شغلی تُفِيضُونَ در می آیید مَا يَعْزُبُ
پوشیده نمی شود إِنْ نه يَخْرُصُونَ دروغ گویند كَبُرَ دشوار شده باشد أَجْمِعُوا عزیمت قرار
کنید شُرَكَاءَكُمْ همراه شریکان خویش غُمَّةً پوشیده اقْضُوا برسانید لَا تُنْظِرُونِ
مهلت مدهید مرا الْمُنْذَرِينَ بیم کرده شدگان تَلْفِتَ بازداری الْكِبْرِيَاءُ ریاست فِتْنَةً
لگدکوب تَبَوَّءَا مسکن سازید قِبْلَةً یعنی قبله رو خانها سازید وآن مساجد است
اطْمِسْ مسخ کن اشْدُدْ محکم کن جَاوَزْنَا گذرانیدیم أَتْبَعَ درعقب شد بَغْيًا ستم
عَدْوًا تعدی أَدْرَكَ رسید آلْآنَ آیا اکنون یعنی ایمان می آری نُنَجِّيكَ به مکان

بلند افگنیم یعنی بر روی آب آریم ترا بیابانک بیهان جسیم تو یعنی تغیر تغیر تو آنا حیای
دادیم مبوّا صِدْقٍ بمقام نیک العِلْمِ دانش یعنی قرآن فَسْئَلِ الَّذِیْنَ یَقْرَءُوْنَ الْکِتٰبَ
مِنْ قَبْلِكَ پس بپرس آنان را که میخوانند کتاب پیش از تو یعنی تا ظاهر شود که بر انبیائے
سابق نیز وحی نازل میشد وَمَا تُغْنِیْ و کفایت نمی کنند نُذُرٌ ترسانندگان خَلَوْا گذشتند
اَقِمْ راست کن سورۂ هود اُحْکِمَتْ استوار کرده شده فُصِّلَتْ واضح کرده شد
لَدُنْ نزدیک فَضْلٍ بزرگی یَثْنُوْنَ می پیچند یَسْتَخْفُوْا پنهان شوند یَسْتَغْشُوْنَ بر سر میکنند ثِیَابَ جامه‌ها
(۱۲) یَبْلُوَ آزماید اُمَّةٍ مدتی مَعْدُوْدَةٍ شمرده شده مَا یَحْبِسُهٗ چه چیز باز میدارد او را مَصْرُوْفًا
باز داشته شده حَاقَ فرا گیرد یَئُوْسٌ نا امید فَرِحٌ شادمان فَخُوْرٌ خود ستاینده لَا یُبْخَسُوْنَ
نقصان داده نشوند بَیِّنَةٍ حجتی یعنی دلیل عقلی یَتْلُوْهُ متصل وی می آید اَحْزَابِ گروه‌ها
مِرْیَةٍ شبهه یُعْرَضُوْنَ آورده شوند لَا جَرَمَ بی شک اَخْبَتُوْا آرام گرفتند اَرَاذِلُ کمینه‌ها
بَادِیَ الرَّاْیِ بتامل سرسری عُمِّیَتْ پوشانیده شد نُلْزِمُ جبر کنیم طَارِدٌ دور کننده طَرَدْتُّهُمْ
تَزْدَرِیْ بخواری می نگرد یُغْوِیَ گمراه کند اِجْرَامِ گناه لَا تَبْتَئِسْ اندوه مخور وَاصْنَعِ بساز
الْفُلْكَ کشتی بِاَعْیُنِنَا بحضور ما سَخِرُوْا تمسخر میکردند یَحِلُّ فرود آید فَارَ جوشید التَّنُّوْرُ
یعنی تنور عَصَبْتَ الٰهی مَجْرٖىهَا روان شدن مُرْسٰىهَا ایستاده کردن مَعْزِلٍ کرانه سَاٰوِیْ پناه
خواهم گرفت یَعْصِمُ نگاه دارد حَالَ دار آمد ابْلَعِیْ فرو بر اَقْلِعِیْ باز مان غِیْضَ کم کرده شد
قُضِیَ الْاَمْرُ سر انجام نموده شد کار اسْتَوَتْ قرار گرفت جُوْدِیِّ کوهی ست بُعْدًا
هلاک باد فَطَرَ آفریده است تُوْبُوْا رجوع کنید اعْتَرٰىكَ رسانیده اِنْ کِیْدُوْا بد سگالی کنید
نَاصِیَةٍ موی پیشانی یَسْتَخْلِفُ جانشین سازد جَحَدُوْا انکار کردند جَبَّارٍ سرکش
عَنِیْدٍ ستیزنده بُعْدًا نفرین باد اسْتَعْمَرَکُمْ وگردانید شما را باشنده مَرْجُوًّا امید
داشته شده مُرِیْبٍ قوی تَخْسِیْرٍ زیانکاری ذَرُوْا بگذارید صَیْحَةٌ آواز سخت
بُعْدًا دوری باد حَنِیْذٍ بریان نَکِرَ بد دید اَوْجَسَ بخاطر آورد خِیْفَةً ترسے

ضَحِکَتْ بخندید یعنی بسبب خوشوقتی از ہلاک قوم لوط یٰوَیْلَتٰی ای وای من ءَاَلِدُ
آیا خواہم زاد عَجُوْزٌ پیر بَعْلِیْ شوہر شَیْخًا کلان سال اَلرَّوْعُ خوف حَلِیْمٌ بردبار اَوَّاہٌ
زاری کار مُنِیْبٌ رجوع کنندہ سِیْٓءَ بِہِمْ اندوہگین شد بسبب ایشان ضَاقَ بِہِمْ ذَرْعًا تنگدل گشت بسبب ایشان
عَصِیْبٌ سخت یُہْرَعُوْنَ شتابان لَا تُخْزُوْنِ رسوا مکنید مرا ضَیْفِیْ مہمان رَشِیْدٌ شایستہ رُکْنٍ قوم زبردست آور
اٰوِیْ ببر قِطْعٍ پارہ اَمْطَرْنَا باراندیم سِجِّیْلٍ سنگ گل مَنْضُوْدٍ تہ بتہ یعنی پی در پی
مُسَوَّمَةً نشان مند ساختہ شدہ مِکْیَالَ پیمانہ مِیْزَانَ ترازو خَیْرٍ آسودگی مُحِیْطٍ
در گیرندہ یعنی ہلاک کنندہ بَقِیَّتُ اللّٰہِ نفعیکہ خدای تعالی حلال ساختہ است رَشِیْدٌ
راست معاملہ مقصود استہزاء بود لَا یَجْرِمَنَّکُمْ پیدا نکند در حق شما وَدُوْدٌ دوستدار
رَهْطٌ قبیلہ یعنی برادری خاص رَجَمْنَا سنگسار میکردیم عَزِیْزٍ گرامی قدر وَرَآءَکُمْ
ظِہْرِیًّا پس پشت خویش مَکَانَتِکُمْ طور یُخْزِیْ رسوا کند اِرْتَقِبُوْٓا انتظار برید رَقِیْبٌ
منتظر بُعْدًا دوری باد بَعِدَتْ دور افتادند سُلْطَانٍ دلیل رَشِیْدٍ براہ راست
یَقْدُمُ پیشوا شود اَوْرَدَ بیارد بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُوْدُ بد جائیست کہ وارد آن
شدند دوزخ وَاُتْبِعُوْا وا پسِ ایشان آوردہ شد بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُوْدُ بد عطائیست
کہ دادہ شد آن لعنت مَآ اَغْنَتْ ہیچ دفع نکردند تَتْبِیْبٍ ہلاکی قُرٰی دیہہا
یَوْمٌ مَّشْہُوْدٌ روزیست کہ ہمہ حاضر شوند زَفِیْرٌ وَّ شَہِیْقٌ مانند زیر و بم خر باشد
مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّکَ تا مدت بقاء آسمانہا و زمین
غیر وقتیکہ خواستہ است پروردگار تو عَطَآءً غَیْرَ مَجْذُوْذٍ بخششی غیر منقطع
یعنی مدت ماندن در بہشت و دوزخ مانند مدت دوام آسمانہا و زمین ست در دنیا
اگر زیادتی را کہ در مشیت خداست و در فہم کسے نمیگنجد اعتبار نکنند حاصل بیان
دوام ست بابلغ وجوہ واللہ اعلم مُوَفُّوْھُمْ تمام رسانندہ لَمَّا وقتیکہ برانگیختہ شوند
فَاسْتَقِمْ پس استوار باش لَا تَرْکَنُوْٓا میل مکنید زُلَفًا ساعتی چند بَقِیَّۃٍ خرد اُتْرِفُوْا آسودگی دادہ شدند فُؤَادَ دل

سورهٔ یوسف قصص قصه خواند یجتبی برگزیند تأویل الاحادیث تعبیر
تعبیر رؤیا عصبة جماعت اطرحوه افگنیدش یخل خالی شود وجه توجه القوه بیفگنیدش
غیابت الجب چاه تاریک یلتقط برگیرد السیارة مسافران لا تأمنا ایمن نمی پنداری ما را
یرتع میوه بسیار خورد ذئب گرگ اجمعوا عزیمت کردند عشاء شبانگاه نستبق
مسابقه میکردیم متاع رخت قمیص پیرهن دم خون سولت آراسته است المستعان
مدد طلب کرده شود از وی تصفون بیان میکنید سیارة کاروانی وارد سقا ادلی انداخت
اسروه پنهان ساختند او را بضاعة سرمایه شروه فروختندش ثمن بها بخس ناقص
زاهدین بی رغبتان اشتری خرید کرد امرأة زن اکرمی گرامی دار مثواه جای وا اشده
نهایت قوت حکما دانائی راودت گفت شنید کرد غلقت بست هیت لک پیش آ
استبقا با یکدیگر سبقت کردند قدت بدرید دبر پس پشت الفیا یافتند لدی الباب
نزدیک دروازه ما نیست یسجن بزندان کرده شود قدّ درید قبل پیش نسوة
زنان تراود گفت شنید میکند فتی نوجوان شغف در دلش جای کرده است اعتدت
مهیا کرد متکأ مجلسے اتت داد سکینا کارد را این دیدند اکبرن بزرگ یافتند
حاش لله پاک ست خدا ملک فرشته کریم گرامی لمتننی ملامت کرده بودید مرا فاستعصم
پس خود را نگاه داشت یدعوننی میخوانند مرا اصب میل کنم بدا ظاهر شد فتیان دو جوان
اعصر می افشارم خبزا نان لا یأتیکما طعام نخواهد آمد بشما هیچ طعام یعنی در خواب
یسقی بنوشاند یصلب بردار کرده شود قضی فیصل کرده شد تستفتیان سوال می کنید
ناج خلاصه یابنده بضع چند سنین سال سمان فربه عجاف لاغر خضر سبز
یابسات خشک افتونی جواب من دهید رؤیا تعبرون خواب را تعبیر میگوئید اضغاث
احلام خوابهای شوریده احلام خوابهای شوریده وادکر و یاد آورد امة مدتے
صدیق راست گو افتنا جواب ده ما را تزرعون زراعت کنید دأبا بر عادت حصدتم

بدرویدیُحْصِنُوْنَ باحتیاط نگاه دارید یُغَاثُ باران فرستاده شود یَعْصِرُوْنَ بافشارند
انگور را بَالُ حال خَطْبُ حال حَصْحَصَ ظاهر شد لَمْ اَخُنْهُ من خیانت او نکرده ام (۱۳)
مَآ اُبَرِّئُ بپاکی صفت نمیکنم اَمَّارَةٌ بسیار فرماینده اِلَّا مَا رَحِمَ مگر آن وقت که مهربانی کند
ائْتُوْنِیْ بِہٖ بیارید ش پیش من اَسْتَخْلِصْهُ تا مقرر کنمش خالص مَکِیْنٌ صاحب قدر یَتَبَوَّاُ
قرار میگرفت مُنْكِرُوْنَ ناشناسا بودند جَهَّزَ مهیا کرد جَهَاز سامان مُنْزِلِیْنَ مهمانداری
کنندگان كَیْلٌ پیمودن فِتْیَان غلامان رِحَال خرجینها نَكْتَلْ پیمانه گیریم اٰمَنُ امین
گیرم نَمِیْرُ غله آوریم یَسِیْرٌ اندک مَوْثِقًا عهد مستحکم اَنْ یُّحَاطَ بِكُمْ گرفتار کرده شوید
حَاجَةً خطره قَضٰىهَا سرانجام داد اٰوٰى جای داد وَلَا تَبْتَئِسْ اندوهگین مباش سِقَایَةَ آوند
آب خوردن رَحْلُ خرجین اَذَّنَ آواز داد مُؤَذِّنٌ آواز کننده عِیْرُ کاروان
مَاذَا تَفْقِدُوْنَ چیست انچه نمی یابید صُوَاعَ پیمانه حِمْلُ یکبار بَعِیْر شتر زَعِیْمٌ ضامن بَدَاَ شروع
کرد اَوْعِیَۃٌ خرجینها وِعَاءٌ خرجین كِدْنَا تدبیر کردیم نَجِیًّا پیر كَبِیْرًا کلان سال
اسْتَیْئَسُوْا ناامید شدند خَلَصُوْا تنها رفتند بخلوت نَجِیًّا مشورت کنان فَرَّطْتُّمْ
تقصیر کرده بودید لَنْ اَبْرَحَ هرگز جدا نخواهم شد اَقْبَلْنَا آمده بودیم تَوَلّٰى روبگردانید
اٰسَفٰى اندوه من اِبْیَضَّتْ سپید شدند كَظِیْمٌ پرشده بود از غم تَفْتَؤُا همیشه
هستی حَرَضًا بیمار اَشْكُوْا بیان میکنم بَثِّیْ غم سخت حُزْنِیْ اندوه تَحَسَّسُوْا تفحص کنید
لَا تَایْئَسُوْا ناامید مباشید رَوْحِ رحمت ضُرٌّ سختی مُزْجٰىةٍ ناقبول اٰثَرَ فضل داده است
تَثْرِیْبَ سرزنش لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ اگر بنقصان عقل نسبت نکنید مرا ضَلٰلِ خطا
بَشِیْرُ مژده دهنده اِرْتَدَّ گشت عَرْش تخت بَدْو صحرا نَزَغَ خلاف افگند لَطِیْفٌ
تدبیر نیک سازنده اُلْحِقْ لاحق کن غَاشِیَةٌ عقوبتی عام بَصِیْرَةٌ حجت ظاهر ظَنُّوْا
گمان بردند قوم ایشان قَصَصِهِمْ قصه پیغامبران عِبْرَةٌ پندی اُولِی الْاَلْبَابِ خداوندان
خرد **سورة رعد** عَمَدٍ ستونها سَخَّرَ رام کرد مَدَّ گسترد رَوَاسِیَ کوهها

قِطَعٌ قطعها مُتَجٰوِرٰتٌ پیوسته بایکدیگر صِنْوَانٌ بسیار شاخ اُكُل طعم میوه اَغْلٰلُ طوقها
اَعْنَاق گردنها خَلَتْ گذشته است مَثُلٰتُ عقوبتها تَغِيْضُ ناقص میکند کَبِیْر بزرگ
مُتَعَالِ بلندمرتبه مُسْتَخْفٍ پنهان سَارِبٌ راه سپر و مُعَقِّبٰتٌ فرشتگان ازپی یکدیگر آینده مَرَدَّ
بازگردانیدن وَالٍ کارسازنده شَدِيْدُ الْمِحَالِ بسیار قوت بَاسِطِ بکشاید كَفَّيْهِ دو دست
خود را فَاهُ دهنش ظِلٰلُ سایه ها اَوْدِيَةٌ رودها قَدَرِ اندازه احْتَمَلَ برداشت سَيْلُ
آب روان زَبَدًا کف رَابِيًا برروی آینده يُوْقِدُوْنَ میگدازند ابْتِغَآءَ بطلب حِلْيَةٍ پیرایه
مَتَاعٍ رخت خانه يَضْرِبُ بیان میکند جُفَآءً ناچیز يَمْكُثُ می ماند يَدْرَءُوْنَ دفع میکنند
عُقْبَى جزا يَقْدِرُ تنگ میکند اَنَابَ رجوع کرد تَطْمَئِنُّ آرام میگیرد طُوْبٰى حالت خوش
مَاٰبٍ جایگاه مَتَابِ رجوع من لَمْ يَايْئَسِ ندانسته اند قَارِعَةٌ عقوبتی سخت تَحُلُّ فرود می آید
اَمْلَيْتُ مهلت دادم قَآئِمٌ خبرگیرنده سَمُّوْ بیان کنید نامها ظَاهِرٍ سرسری اَشَقُّ سخت تر
وَاقٍ نگاه دارنده مَثَلُ صفت اُكُلُ میوه ها يَمْحُوْا نابود میسازد مُعَقِّبَ رد کننده
سورة ابراهیم ذَكِّرْ پند ده اَيّٰمِ اللهِ روزهای خدا یعنی بوقایعیکه از جانب الله بوده تَاَذَّنَ
خبردار ساخت رَدُّوْٓا بازآوردند کفار یعنی انگشت بدندان گزیدند از نهایت تعجب
يَمُنُّ نعمت فراوان میدهد مَقَامِیْ ایستادن بحضور من وَاسْتَفْتَحُوْا طلب فتح کردند خَابَ
زیانکار شد وَرَآءِ پیش صَدِيْدٍ زرداب يَتَجَرَّعُ جرعه جرعه کشد غَلِيْظٌ سخت رَمَادٍ
خاکستر اشْتَدَّتْ سخت وزید عَزِيْزٍ دشوار بَرَزُوْا حاضر شوند تَبَعًا تابع مُغْنُوْنَ دفع کننده
جَزِعْنَآ اضطراب کنیم مَحِيْصٍ مخلص سُلْطٰنٍ تسلط لَا تَلُوْمُوْا ملامت مکنید لُوْمُوْٓا
ملامت کنید مُصْرِخٍ فریادرس كَفَرْتُ بیزار شدم فَرْعُ شاخ اجْتُثَّتْ برکنده شد اَحَلُّوْا
فرودآوردند بَوَارِ هلاکی قَرَارُ قرارگاه مَصِيْرٌ بازگشت دَآئِبَيْنِ همیشه روندگان تَعُدُّوْا
بشمارید لَا تُحْصُوْا احاطه نتوانید کرد وَاجْنُبْنِیْ و دور دار مرا اَفْئِدَةً دلی چند تَهْوِيْٓ
رغبت کنند نُعْلِنُ آشکارا میکنیم كِبَرٌ کلان سالی تَشْخَصُ خیره شوند مُهْطِعِيْنَ شتابندگان

مُقْنِعِیْ بردارندگان لَا یَرْتَدُّ نمیگردد طَرْفُ چشم هَوَآءٌ خالی مُخْلِفَ خلاف کننده مُقَرَّنِیْنَ
دست و پا بهم بسته اَصْفَادِ زنجیرها سَرَابِیْل جامها قَطِرَانٍ چیز سیاه بدبوی ست که آتش
وران زود میگیرد تَغْشٰی بپوشد (۱۴) رُبَمَا یَوَدُّ بسا بود که دوست دارند ذَرْهُمْ بگذار
یُلْهِهِ مشغول کند اَمَلُ امید دراز ذِکْر قرآن شِیَعِ فرقها نَسْلُکُ درمی آریم ظَلُّوْا شوند یَعْرُجُوْنَ
بالا میروند سُکِّرَتْ بند کرده شد مَسْحُوْرُ جادو زده اِسْتَرَقَ السَّمْعَ بدزدی شنود فَاَتْبَعَهٗ پس در
پی وی افتد شِهَابٌ شعله مَدَدْنَا گسترانیدیم اَلْقَیْنَا انداختیم رَوَاسِیَ کوهها اَنْبَتْنَا رویانیدیم
مَوْزُوْنٍ سنجیده رِیَاحَ بادها لَوَاقِحَ باردار کننده خَازِنِیْنَ جمع کننده صَلْصَالٍ گل
خشک حَمَاٍ لای سیاه مَسْنُوْنٍ بوی گرفته نَارِ السَّمُوْمِ آتش سوزان سَوَّیْتُهٗ راست کنم
نَفَخْتُ بدمم قَعُوْا بیفتید اَبٰی سر باز زد بَشَرًا آدمی هٰذَا این اخلاص صِرَاطٌ راهی راست
سُلْطَانٌ غلبه غَاوِیْنَ گمراهان وَجِلُوْنَ ترسان لَا تَوْجَلْ مترس قَانِطِیْنَ ناامیدان یَقْنَطُ
ناامید شود خَطْبُ خبر فَامْضُوْا و بروید قَضَیْنَا وحی فرستادیم لَعَمْرُکَ قسم زندگانی
تو سَکْرَۃ گمراهی مُتَوَسِّمِیْنَ عبرت گیرندگان مُقِیْمٍ دایم آمد و رفت دار اِمَامٍ راه فَاصْفَحِ
پس درگذر اَلصَّفْحَ الْجَمِیْلَ درگذر نیکو سَبْعًا هفت آیه مِنَ الْمَثَانِیْ از آنچه در نماز مکرر خوانده
میشود یعنی سورهٔ فاتحه لَا تَمُدَّنَّ باز مکن اَزْوَاجًا جماعتها وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ و پست کن بازوی
خود را یعنی تواضع کن مُقْتَسِمِیْنَ تقسیم کنندگان قرآن کتاب الهی را عِضِیْنَ پاره پاره
فَاصْدَعْ پس آشکارا کن اَلْیَقِیْنُ مرگ

سورهٔ نحل

بِالرُّوْحِ بوحی خَصِیْمٌ ستیزنده
دِفْءٌ پوشش تُرِیْحُوْنَ وقت شام از صحرا بازمی آیید تَسْرَحُوْنَ بصحرا سر میدهید شِقِّ
مشقت قَصْدُ میانه جَآئِرٌ کج تُسِیْمُوْنَ می چرانید ذَرَاَ آفرید طَرِیًّا تازه مَوَاخِرَ رونده
اَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ از آنکه بجنباند شما را مُنْکِرَۃٌ ناآشنا ست اَسَاطِیْرُ افسانها اَوْزَارَ بارگناه
یَزِرُوْنَ برمیدارند قَوَاعِدِ بنیادها خَرَّ افتاد فَاَلْقَوُا السَّلَمَ پس انداختند آن کافران
پیغام انقیاد را طَیِّبِیْنَ شادمان حَقَّتْ ثابت شد جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ محکم ترین سوگندهای خود

لَنُبَوِّئَنَّ البتہ جای دہیم اَهْلَ الذِّكْرِ اہل کتاب یَخْسِفُ فرو برد تَقَلُّب آمد و شد تَخَوُّف
ترس یَتَفَیَّؤُ میگردد دَاخِرُوْنَ خوار شده فَارْهَبُوْنِ پس از من بترسید دِیْنُ عبادت
وَاصِبٌ لازم تَجْئَرُوْنَ می نالید مُسْوَدًّا سیاه یَتَوَارٰی پنهان شود یُمْسِکُ باقی گذارد
هُوْنٍ خواری یَدُسُّ در آرد تُرَاب خاک مَثَل صفت مُفْرَطُوْنَ پیش فرستاده شده
بدوزخ فَرْث سرگین لَبَن شیر سَائِغًا گوارا سَکَرًا شراب مست کننده اَوْحٰی الهام فرستاد
نَحْل زنبور شهد یَعْرِشُوْنَ بنا میکنند کُلِیْ بخور فَاسْلُکِیْ پس برو ذُلُلًا رام شده شَرَابٌ
آشامیدن یُرَدُّ عاید کرده شود اَرْذَل خوار ترین بَنِیْنَ پسران حَفَدَةً نبیرگان
اَبْکَمُ گنگ کَلٌّ گران مَوْلٰی خواجه لَمْحِ الْبَصَرِ چشم زدن جَوِّ هوا مَا یُمْسِکُ
نگاه نمیدارد تَسْتَخِفُّوْنَ سبک می یابید ظَعْن سفر اَصْوَاف پشمها اَوْبَار پشمهای شتر
اَشْعَار مویها اَثَاثًا اسباب خانه مَتَاعًا بهره مندی اَکْنَانًا غارها تَقِیْ نگاه دارد
تَوَلَّوْا اعراض کنند نِعْمَتَ یُنْکِرُوْنَهَا شَهِیْدًا گواهی لَا یُؤْذَنُ دستوری داده نشود وَلَا هُمْ
یُسْتَعْتَبُوْنَ و از ایشان رضامندی ساختن خدا طلب کرده شود وَلَا تَنْقُضُوْا مشکنید
تَوْکِیْد محکم ساختن کَفِیْلًا نگهبان غَزْل رشته قُوَّة استواری اَنْکَاثًا ریزه ریزه
دَخَلًا مکر اَرْبٰی افزون یَبْلُوْ می آزماید دَخَلًا فَتَزِلَّ پس بلغزد یَنْفَدُ فانی شود
فَاسْتَعِذْ پس پناه طلب کن مُشْرِکُوْنَ با خدا شریک مقرر میکنند یُلْحِدُوْنَ نسبت میکنند
شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرًا سینه کشاده کند بکفر فُتِنُوْا عقوبت کرده شد ایشان را تَأْتِیْ
بیاید اَنْعُمٌ نعمتها اَذَاقَ چشانید لِبَاس پوشش جُوْع گرسنگی تَصِفُ بیان میکند
اَلْسِنَة زبانها هَادُوْا یهود شدند قَصَصْنَا خواندیم اُمَّةً بزرگواری قَانِتًا عبادت کننده
اِجْتَبَاهُ برگزیدش حِکْمَة دانش مَوْعِظَة پند جَادِل مناظره کن عَاقَبْتُمْ مکافات کنید
عُوْقِبْتُمْ با شما معامله کرده شد ضَیْق تنگدلی (۱۵) سُوْرَۃُ بَنِیْ اِسْرَاءِیْل
اَسْرٰی برد اَلْمَسْجِدِ الْاَقْصٰی بیت المقدس لَتَعْلُنَّ و البته طغیان خواهید کرد اُوْلٰی

نخستین بار بعثنا بفرستیم اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت جاسوا در آیند
ثم رددنا باز دهیم الکرة غلبه امددنا پی در پی دهیم نفیرا الشکر اسأتم بد کاری کنید
لیسوءا تا ناخوش سازند ولیتبروا تا از پا افگنند ما علوا برهر چه غالب شوند تتبیرا
از پا افگندنی عدتم رجوع کنید بنافرمانی عدنا رجوع کنیم بعقوبت حصیرا زندانی
اقوم درست تر اعتدنا آماده کردیم محونا بی نور ساختیم مبصرة سبب دیدن اشیا
سنین سالها الزمنا متصل کردیم طائره شامت عمل عنق گردن یلقٰه بیند
آنرا منشورا گشاده حسیبا حساب کننده لا تزر بر ندارد وازرة هیچ بردارنده وزر
بار گناه مترفیها سرکشان آنجا دمرنا برهم زدیم تدمیرا برهم زدنی قرون طبقات
عاجلة آسودگی دنیا عجلنا بشتابیم یصلٰی درآید مذموما نکوهیده مدحورا
رانده شده نمد پی در پی میدهیم عطاء بخشش محظورا باز داشته شده مخذولا
بی یار مانده قضٰی حکم کرد یبلغن برسد کلاهما هر دو لا تقل مگو اف لفظی ست
که وقت اظهار کراهت از دهن می آید لا تنهر بانگ مزن کریما نیکو ذل تواضع
ربیٰنی پرورش کردند اوابین رجوع کنندگان لا تبذر اسراف مکن تبذیرا اسراف
کردنی مبذرین اسراف کنندگان میسورا ملایم محسورا درمانده گشته سلطانا
قوتی قسطاس ترازو تاویلا عاقبت لا تقف مالیس مرو پی چیزیکه نیست لا تمش
مرو مرحا خرامان لن تخرق نخواهی شگافت لن تبلغ هرگز نرسی سیئة بدی آن
مکروها ناپسندیده تلقٰی انداخته شوی اصفٰی برگزید نفورا رمیدن لابتغوا
طلب کردندی وقرا گرانی نجوٰی راز گویان عظاما استخوانی چند رفاتا اعضاء
بوسیده از هم پاشیده حدیدا آهن فسینغضون پس خواهند جنبانید کشف
برداشتن تحویلا تغیر دادن یرجون توقع دارند محذورا ترسیده شده مبصرة
تا نشانه باشد احاط در گرفته است یعنی در قدرت خود الرؤیا نمایشی یعنی معراج

لَاَحْتَنِكَنَّ البتہ از بیخ بر کنم مَوْفُوْرًا کامل وَاسْتَفْزِزْ و از جا بجنبان اَجْلِبْ آواز کن رَجِلِ
پیادگان یُزْجِیْ روان میکند حَاصِبًا بادیکہ سنگریزہ افگند قَاصِفًا باد تند تَبِیْعًا
مواخذہ کنندہ کَادُوْا نزدیک بودند لَیَفْتِنُوْنَکَ بفریب بازدارند ترا کِدْتَّ نزدیک
بودی تَرْکَنُ میل کنی ضِعْفَ الْحَیٰوۃِ دو چند عذاب زندگانی لَیَسْتَفِزُّوْنَ بلغزانند
لِیُخْرِجُوْکَ تا جلاوطن کنند ترا خِلٰفَکَ پس از تو سُنَّۃَ مانند روش دُلُوْکِ زوال
غَسَقِ تاریکی قُرْاٰنَ الْفَجْرِ لازم گیر قرآن خواندن فجر مَشْهُوْدًا یعنی حاضر میشوند فرشتگان
تَهَجَّدْ بیدار باش نَافِلَۃً زیادہ شدہ مُدْخَلَ صِدْقٍ درآوردن پسندیدہ زَهَقَ
نابود شد خَسَارًا زیان نَاٰ بِجَانِبِہٖ بپیچاند بازوی خود را یَئُوْسًا ناامید شَاکِلَتِہٖ طریقہ
تَفْجُرَ روان کنی یَنْبُوْعًا چشمہ تُفَجِّرَ روان کنی تُسْقِطَ فرود آری زَعَمْتَ گمان
بِیکنی کِسَفًا پارہ پارہ قَبِیْلًا روبروی زُخْرُفٍ زر تَرْقٰی بالا روی لِرُقِیِّکَ
بالا رفتن ترا خَبَتْ فرونشیند سَعِیْرًا آتش قَتُوْرًا بخیل کنندہ بَصَآئِرَ دلیلہا
مَثْبُوْرًا ہلاک شدہ یَسْتَفِزَّ بجنباند لَفِیْفًا درہم آمیختہ مُکْثٍ درنگ یَخِرُّوْنَ
می افتند لِلْاَذْقَانِ بر روی خود خُشُوْعًا فروتنی اَیًّا ہرکدام را لَا تُخَافِتْ پست مخوان
وَابْتَغِ و بجو ذُلِّ ناتوانی **سورۂ کہف** قَیِّمًا ساخت و راست مَاکِثِیْنَ
باشندگان بَاخِعٌ کشندہ عَلٰٓی اٰثَارِهِمْ برپی ایشان صَعِیْدًا میدان جُرُزًا ہموار ماندہ
کَهْفِ غار رَقِیْمِ نوشتہ یعنی نوشتہ کہ بر دیوار آن غار بود اَوَی الْفِتْیَۃُ آرام گرفتند جوانان چند
هَیِّئْ آمادہ ساز رَشَدًا راہ یابی ضَرَبْنَا پردہ گذاشتیم یعنی بخوابانیدیم عَدَدًا
شمردہ شد اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام یک از دو گروہ اَحْصٰی یاد داشتہ اند اَمَدًا مدت زمان
رَبَطْنَا عَلٰی قُلُوْبِهِمْ رشتہ بستیم بر دل ایشان یعنی دل ایشان را استوار ساختیم شَطَطًا
سخن دروغ اِعْتَزَلْتُمُوْهُمْ یکسو شوید فَاْوٗٓا پس آرام گیرید مِرْفَقًا منفعت تَزٰوَرُ میل
کند ذَاتَ الْیَمِیْنِ بجانب راست تَقْرِضُ تجاوز میکند فَجْوَۃٍ کشادگی مُرْشِدًا راہ نمایندہ

سورۂ کہف

أَيْقَاظًا بیدار رُقُوْدٌ خفتہ اند نُقَلِّبُ میگردانیم كَلْبُ سگ بَاسِطٌ کشادہ ذِرَاعَیْهِ
دو دست خود را وَصِیْد عتبہ دروازہ مُلِئْتَ پر شوی لِیَتَسَآءَلُوْا تا با یکدیگر سوال
کنند وَرِق نقرہ اَزْکٰی پاکیزہ تر وَلْیَتَلَطَّفْ و باید کہ بسبکی آمد و رفت کند یَظْهَرُوْا
قدرت یابند یَرْجُمُوْ سنگسار کنند اَعْثَرْنَا خبردار گردانیدیم بَیْنَا یَتَنَازَعُوْنَ نزاع میکردند
اِبْنُوْا عمارت کنید بُنْیَانًا خانہ رَجْمًا بِالْغَیْبِ تہمتی می نہند غائبانہ عِدَّۃٌ شمار فَلَا تُمَارِ
پس گفتگو مکن مِرَآءً ظَاهِرًا گفتگوی سرسری لَا تَسْتَفْتِ سوال مکن غَدًا فردا
اَبْصِرْ بِهٖ وَاَسْمِعْ چہ قدر بیناست وچہ قدر شنواست مُلْتَحَدًا پناہی وَاصْبِرْ و بند کن
غَدَاۃٌ صبح وَلَا تَعْدُ باید کہ درنگذرد هَوٰی خواہش فُرُطًا از حد گذشتہ سُرَادِقُ سراپردہ
یَسْتَغِیْثُوْا فریاد کنند یُغَاثُوْا بداد ایشان رسیدہ شود مُهْلٌ مس گداختہ یَشْوِی بریان
کند بِئْسَ بد مُرْتَفَقًا آرامگاہ عَدْنٍ ہمیشہ ماندن یُحَلَّوْنَ زیور دادہ شوند اَسَاوِرَ
دستوانہا یَلْبَسُوْنَ بپوشند ثِیَابًا جامہ ہای خُضْرًا سبز سُنْدُسٍ دیبای نازک اِسْتَبْرَق
دیبای کلک مُتَّكِئِیْنَ تکیہ کنان آتت اُکُلہا نِعْمَ خوب حَسُنَتْ نیکو حَفَفْنَا گرداگرد
آن پیدا کردیم لَمْ تَظْلِمْ کم نکرد فَجَّرْنَا روان کردیم یُحَاوِرُ گفتگو میکرد نَفَرًا حشم
تَبِیْدَ ہلاک شود مُنْقَلَبًا بازگشتن سَوّٰىكَ رَجُلًا تمام ساخت لٰكِنَّا لیکن من
اعتقاد دارم حُسْبَانًا عذابی صَعِیْدًا زمین بی گیاہ زَلَقًا لغزندہ پاے غَوْرًا
فرو رفتہ یُقَلِّبُ میمالید اَنْفَقَ خرچ کرد مُنْتَصِرًا انتقام گیرندہ وَلَایَۃٌ کارسازی
الْحَقِّ ہمیشہ باشندہ عُقْبًا جزا دادن هَشِیْمًا درہم شکستہ تَذْرُوْہُ می پراند
اَمَلًا امید بَارِزَۃً ظاہر شدہ لَمْ نُغَادِرْ نگذاریم عُرِضُوْا روبرو آوردہ شوند مَوْعِدًا
وعدہ گاہی وُضِعَ نہادہ شود مُشْفِقِیْنَ ترسان یَا وَیْلَتَنَا ای وای بر ما اَحْصٰی احاطہ کرد
كَانَ بود فَسَقَ بیرون رفت عَضُدًا مددگار گیرندہ مَوْبِقًا مہلکہ یعنی وادی از
وادیہای دوزخ تا بکی ہیچ یکی نرسد مُوَاقِعُوْهَا افتادگان اند در وے مَصْرِفًا جای بازگشت

جدلاً خصومت قبلاً گوناگون شده یجادل خصومت میکند لیدحضوا تا بلغزانند
موئلاً پناهی موعداً میعادی فتیٰ نوجوان لاابرح همیشه راه روم امضی بروم
حقباً مدتهای دراز حوتٌ ماهی سرباً نقب غداء طعام چاشت اوینا آرام گرفتیم
صخرة سنگی نبغ می جستیم فارتدا پس بازگشتند آثار نشان اقدام قصصاً
تفحص کنان لم تحط در نگرفته احدث آغازم فانطلقا پس راه رفتند سفینة کشتی
خرق شگاف کرد جئت آوردی امراً عظیم ولاترهقنی و بر سر من میند از عسراً
سختی زکیة پاک نکراً ناپسندیده (۱۶) استطعما طعام طلب کردند ابوا قبول
ننمودند یضیفو مهمانی کنند جداراً دیوار ینقض بیفتد اقام راست ساخت
فراق جدائی سانبئک خبر خواهم داد تاویل سر اعیب معیوب کنم غصباً زبردستی
خشینا ترسیدیم یرهق غالب آید یبدل عوض دهد زکوة پاکیزگی رحماً شفقت کنز
گنجی سبباً سامانی فاتبع سبباً پس پی سامانی افتاد عین چشمه حمئة گل و لای
نکراً سخت ستراً پرده احطنا درگرفته ایم لدیه نزدیک وی خرجاً باجی مکنّی
دسترس داد مرا اعینو مدد کنید ردماً حجابی محکم زبر پارها ساوی برابر ساخت الصدفین آن دو کوه
انفخوا آتش بدمید قطراً روئین گداخته یظهروا بالا برآیند نقباً سوراخ کردن دکاً
هموار ریزه ریزه یموج در هم آمیزند نفخ دمیده شود عرضنا روبرو آریم غطاء
پرده نزلاً جای فرود آمدن ذلک حال نسبت جنّات بوستانهای فردوس بهشت
نزلاً جای میزبانی لایبغون نه طلبند حولاً بازگشتن مداداً سیاهی مدداً بطریق
سورة مریم وهن سست شده است واشتعل و برنگ آتش شعله زد
شیباً سفیدی مو شقیاً بی بهره موالی اقارب ولیاً وارث آل اولاد رضیاً
پسندیده سمیاً همنام عتیاً نهایت ضعف هین آسان ولم تک و نبودی
سویاً صحیح المزاج اوحیٰ اشارت کرد بکرة صبح الحکم دانائی صبیاً در حال کودکی

حنانًا شفقت برًّا نیکوکردار عصیًّا گناه‌کار اذ انتبذت چون یکسو شد روحنا
روح خود یعنی جبرئیل تمثّل صورت گرفت سویًّا درست لم یمسسنی دست نرسانیده است بمن
لم اکُ هرگز نبوده‌ام بغیًّا زناکار مقضیًّا مقرر کرده شده حملته بشکم بار گرفت
قصیًّا دور از مردم اجاءَ آورد المخاض درد زه جذع تنه یالیتنی ای کاش من
نسیًا فراموش منسیًّا از خاطر رفته تحتک پایین تو سریًّا جوی هزّی بجنبان
تساقط بافگند رطبًا خرما تازه جنیًّا بالفعل از درخت چیده قرّی عینًا آسوده چشم شو
امّا اگر ترینّ ببینی انسیًّا آدمی فریًّا زشت شقیًّا بدبخت احزاب جماعتها مشهد
حاضر شدن صدّیقًا راست کردار ابت پدر من سویًّا راست راغب روگردان
واهجرنی و ترک صحبت من کن ملیًّا مدتی دراز حفیًّا مهربان لسان صدق ذکر جمیل
علیًّا نهایت بزرگی مخلَصًا خالص کرده شد نجیًّا راز گویان بکیًّا گریان یلقون
خواهند یافت غیًّا گمراهی یعنی جزای آن مأتیًّا آینده لغوًا بیهوده نسیًّا فراموش‌کار
جثیًّا بزانو در افتاده لننزعنّ برکشیم شیعة گروه عتیًّا نافرمانی صلیًّا بدر آمدن
دوزخ وارد گزرنده حتمًا لازم مقامًا مرتبه ندیًّا مجلس اثاثًا رخت خانه رئیًا
نمود اری فلیمدد پس افزون میدهد مکانًا مرتبه مردًّا بازگشت ضدًّا ستیزنده
تؤزّهم می جنبانند وفدًا مهمان نسوق روان کنیم وردًا تشنه ادًّا زشت یتفطّرن
بشگافند تنشق بشگافد هدًّا پاره پاره لدًّا ستیزندگان تحسّ می بینی رکزًا آواز تنگی
سورهٔ طٰه لتشقٰی تا رنج کشی الثّرٰی خاک نمناک اخفٰی پنهان تر امکثوا
درنگ کنید انست دیده‌ام قبس شعله فاخلع پس از پا بیرون کن بالواد المقدّس
بمیدان پاک طوًی نام اخترتک برگزیدم اکاد میخواهم تسعٰی میکند لا یصدّنّک باز ندارد
تردٰی هلاک شوی وما و چیست تلک این اتوکّؤ تکیه میکنم اهشّ برگ میریزم غنم
گوسفندان مآرب کارها حیّة مار تسعٰی دوان سیرتها شکل واضمم و بهم آر جناح

سورهٔ طٰه

بَعل بَیضَاءَ سفید سُوءٍ عیبی وَاحلُل و بکشا عُقدَۃً گرہ یَفقَھُوا فہم کنند اُشدُد محکم کن
اَزرِی توانائی سُوّل ورخواست اقذِفِیہِ بافگن ین طفل را تابُوت صندوق بیم دریا
ساحِل کنارہ وَلِتُصنَعَ وخواستم کہ پرورده شوی علیٰ عَینِی بحضور من یکفُلُ نگاہبانی کند
تَقَرَّ خنک شود فَتَنَّا در محنت افگندیم علیٰ قَدَرٍ موافق تقدیر الٰہی وَاصطَنَعتُ وساختہ ام
لاتَنِیَا سستی مکنید لَیِّنًا نرم یَفرُطَ تعدی کند یَطغیٰ از حد در گذرد اَعطیٰ داد
خَلقَہٗ صورت خاص او ھَدیٰ راہ نمودش بطلب معاش خود مَھدًا فرش سَلَکَ روان کرد
اَزوَاجًا انواع شَتّیٰ مختلف اَرعَوا بچرانید نُھیٰ خردہا تارَۃً بار آبیٰ قبول نکرد
مَوعِدًا وعدہ سُوًی میانہ شہر مَوعِدُ وعدہ گاہ یُسحِتَ ہلاک سازد خَابَ بمطلب نرسید
نَجوٰی راز طَرِیقَۃ دین مُثلیٰ شایستہ اَجمِعُوا بہم آرید اَفلَحَ رستگار شد اِستَعلیٰ
غالب آمد حِبَال رسنہا عِصِیّ عصاہا یُخَیَّلُ نمودار شد جُذُوع تنہا لَن نُّؤثِرَ ترجیح ندہیم
فَاقضِ پس حکم کن تَزَکّیٰ پاک شد اَسرِ وقت شب بر یَبَسًا خشک دَرَکًا رسیدن دشمنی
لاتَخشیٰ وسواس نکنی از غرق اَتبَعَ تعاقب کرد یَحِلَّ ثابت شود ھَوٰی ہلاک شد عَھدُ مدت یعنی
مدت مفارقت من مَلکِ اختیار لَن نَّبرَحَ عَلَیہِ عَاکِفِینَ ہمیشہ مجاور خواہیم بود بر این گوسالہ
وَلَم تَرقُب ونگاہ نداشتی قَبضَۃً مشتی خاک اَثَرِ نقش پای الرَّسُول فرستادہ یعنی جبرئیل
لَنُحَرِّقَنَّ البتہ بسوزانم لَنَنسِفَنَّ پراگندہ سازیم زُرقًا کبود چشم یَتَخَافَتُونَ پنہان حرف زنند
اَمثَلُ بہتر بین یَنسِفُ بگذارد قَاعًا میدان صَفصَفًا ہموار اَمتًا بلندی ھَمسًا آواز نرم
عَنَتِ نیایش کنند ھَضمًا نقصان یُحدِثُ پیدا کند ذِکرًا پند اُیُقضیٰ بانجام رسانیدہ شود
عَھِدنَا حکم فرستادیم عَزمًا قصد محکم لاتَجُوعَ گرسنہ نشوی لاتَعرٰی برہنہ نباشی
لاتَظمَاُ تشنہ نشوی لاتَضحیٰ گرمی آفتاب نیابی لایَبلیٰ کہنہ نگردد ضَنکًا تنگ
لِزَامًا عذاب لازم زَھرَۃَ آرایش نَذِلَّ خوار شویم نَخزیٰ رسوا گردیم (۲۱) سورۂ
انبیا مُحدَثٍ نو پیدا آوردہ لاھِیَۃً غافل شدہ قَصَمنَا شکستیم اَنشَانَا نو پیدا ساختیم

یرکضون میدویدند اترفتم آسودگی داده شدید خامدین مانند آتش فرومرده لهوا بازی
یعنی زن و فرزند یدمغه سرش میشکند زاهق نابود شو لایستحسرون مانده نمی شود لایفترون
سستی نمی نمایند ینشرون بعد موت باز برانگیزانند هاتوا بیارید مکرمون گرامی شدگان
لایسبقون پیش دستی نمی کنند رتقا بسته ففتقنا واکردیم فجاجا کشاده فلک آسمان یسبحون
شنا میکنند لایکفون باز نتوانند داشت تبهت حیران گرداند یکلؤ نگاهبانی میکند منا
از عقوبت ما یصحبون بجمعیت محفوظ مانند نفحة اندکی حبة دانه خردل سپندان تماثیل
صورتها لاکیدن بدسگالی کنم جذاذا ریزه ریزه یذکر عیب میکرد یشهدون گواهی دهند
ینطقون سخن میگویند نکسوا نگونسار شدند بردا سرد نافلة نبیره خبائث کارهای ناپاک
فاستجبنا له پس قبول کردیم کرب اندوه حرث زراعت نفشت بوقت شب چرا کرد
ففهمنا فهمانیدیم صنعة ساختن لبوس لباس لتحصنکم نگاهدارد شما را عاصفة
تند وزنده یغوصون غواصی میکردند ضر رنج مغاضبا خشم خورده لن نقدر تنگ نگیریم
رغبا توقع رهبا خوف احصنت بعفت نگاهداشت امة ملت تقطعوا متفرق شدند
امرهم در کار خود کفران ناسپاسی حرام محال لایرجعون باز گردند بدنیا حدب بلندی ینسلون
بشتابند شاخصة بالا دوخته شو حصب آتش انگیز واردون حاضر شوندگان زفیر ناله
حسیس آواز فزع ترس تتلقی پیش آیند نطوی درپیچیم سجل طومار للکتب وقت نوشتن
نامها بدأنا آغاز بدیم الذکر توراة بلاغا کفایت اذنت خبردار ساختم

سورۂ حج

تذهل غافل شو مرضعة شیردهنده ارضعت شیر میدهد تضع بنهد علقة خون
بسته مضغة گوشت پاره مخلقة صورت داده نقر قرار میدهیم هامدة خشک شده
اهتزت جنبش کند ربت بافزاید زوج قسم بهیج رونقدار ثانی پیچنده عطفه
گردن یعنی تکبر کنان حریق سوختن حرف کناره عشیر یار فلیمدد پس باید که بیاویزد
سبب رسنی سماء بالا ثم لیقطع پس باید که خفه شود یعنی اگر ازین غصه بمیرد هیچ ضرر نکند

سورۂ حج

صَابِئِينَ ستاره پرستان نَصَارٰى ترسایان مَجُوسَ گبران يَفْصِلُ فیصل خواهد کرد يُهِنِ
خوار کند خَصْمَانِ دشمنان یکدیگر اِخْتَصَمُوا خصومت کردند قُطِّعَتْ قطع کرده شد يُصَبُّ ریخته شود
يُصْهَرُ گداخته گردد مَقَامِعُ گرزها لُؤْلُؤًا مروارید حَرِيرٌ ابریشم هُدُوا راه نموده شدند
در دنیا ایشان را عَاكِفُ متوطن وَالْبَادِ وصحرا نشین اِلْحَادٍ کجروی کردن اَذِّنْ آواز ده رِجَالًا
پیاده ضَامِرٍ شتر لاغر فَجٍّ راه عَمِيقٍ دور بَائِسٌ درمانده ثُمَّ لْيَقْضُوا باز باید که دور کنند
تَفَثَ چرک بدن عَتِيقِ قدیم حُرُمَاتِ شَعَائِرَ الْاَوْثَانِ بتان زُورِ دروغ تَهْوِي فرو افگند
سَحِيقٍ دور مَحِلُّ فرود آمدن مَنْسَكًا طریق قربانی مُخْبِتِينَ نیایش کنندگان بُدْنَ شتر قربانی
صَوَافَّ بر چهار پا ایستاده وَجَبَتْ بزمین افتد قَانِعَ درویش بی سوال مُعْتَرَّ سوال کننده
لَنْ يَنَالَ نمی رسد يُدَافِعُ دفع میکند اُذِنَ دستوری جهاد داده شد هُدِّمَتْ ویران کرده میشد
صَوَامِعُ خلوتهای رهبانان بِيَعٌ عبادتخانهای نصاری صَلَوَاتٌ عبادتخانهای یهود
مَسَاجِدُ عبادتخانهای مسلمانان اَمْلَيْتُ مهلت دادم نَكِيرِ عقوبت من بِئْرٍ چاه
مُعَطَّلَةٍ بیکار مانده قَصْرٍ محل مَشِيدٍ بلند سَعَوْا سعی کردند مُعَاجِزِينَ عاجز کنان
تَمَنّٰى آرزو بخاطر بست اُمْنِيَّتِهٖ آرزو يَنْسَخُ دور میکند فِتْنَةً بلای الْقَاسِيَةِ آنانکه سخت اند
فَتُخْبِتَ پس نیایش کند عَقِيمٍ نهایت نحس ذٰلِكَ حکم اینست وَمَنْ عَاقَبَ هر که در بدی
ایذا کسی افتاد بُغِيَ تعدی کرده شد مُخْضَرَّةً سرسبز شود يُمْسِكُ نگاهدارد تَقَعَ بیفتد
مَنْسَكًا شریعتی نَاسِكُوهُ عمل کننده اند بران تَعْرِفُ می شناسی مُنْكَرَ ناخوشی يَسْطُوْنَ
حمله کنند ذُبَابًا مگس يَسْلُبْ برباید لَا يَسْتَنْقِذُوْا خلاص نتوانند کرد مَا قَدَرُوا تعظیم نکردند
يَصْطَفِي برمیگزیند حَرَجٍ تنگی هُوَ سَمّٰىكُمْ خدا نام نهاد مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در کتب سابقه
فِي هٰذَا در قرآن اِعْتَصِمُوا چنگ زنید **سورة مؤمنون (١٨)** خَاشِعُونَ
نیایش کنندگان فَاعِلُونَ ادا کنندگان غَيْرُ مَلُومِينَ نکوهیده نیستند الْعَادُونَ از حد درگذرندگان
رَاعُونَ رعایت کنندگان سُلٰلَةٍ خلاصه قَرَارٍ قرارگاهی مَكِينٍ استوار الْخَالِقِينَ نگارندگان

طرائق آسمان ذهاب بہ دور کردن آن فواکہ میوہ ہا دھن روغن صبغ نان خورش
عبرۃ پندی یتفضل ریاست پیدا کند جنۃ دیوانگی فاسلک پس در آر استویت راست
نشینی منزلا منزل مبتلین امتحان کنندہ اترفنا آسودگی دادیم اطعتم فرمان برداری
کنید ہیہات بعید است نادمین پشیمان غثاء خاشاک تترا پی در پی احادیث افسانہا
ربوۃ زمینی بلند قرار استقرار معین آب روان زبرا پارہ پارہ حزب گروہ غمرۃ
غفلت نسارع سعی میکنیم مشفقون مضطربان یؤتون میدہند اتوا میدہند وجلۃ
ترسان یجارون فریاد میکنند تنکصون باز میگشتید سامرا بہ افسانہ مشغول شدہ تہجرون
ترک میکردند خرجا خراج مزد ناکبون یکسو شوندگان لجوا پیوستہ بشدند یجیر زنہار
میدہد لا یجار زنہار دادہ نمیشود تسحرون فریبدادہ میشوید ھمزات وغدغہا ان یحضرون
آنکہ حاضر شوند پیش من برزخ حجاب تلفح میسوزد کالحون ترش روی شقوۃ بدبختی
اخسئوا برسوائی دور شوید سخریا مسخرہ عادین شمار کنندگان عبثا بیہودہ **سورۃ نور**
اجلدوا بزنید جلدۃ درہ رافۃ شفقت محصنات زنان پرہیزگار یرمون دشنام
میدہند افک تہمت تولی سرانجام داد کبرہ عمدہ افضتم گفت و شنید کردید تلقونہ
فرا میگرفتید تشیع فاش شود فاحشۃ تہمت بدکاری ما زکی پاک نشدی یزکی پاک میسازد
ولا یاتل و باید کہ سوگند نخورد سعۃ وسعت دین جزا مبرءون بری تستانسوا
دستوری طلبید متاع منفعت یغضوا بپوشند خمر دامنہا جیوب گریبانہا
لا یبدین نمایند نسائہن زنان خویش یعنی غیر اہل قیادت ما ملکت ایمانہن آنچہ مالک
او شدہ است دست ایشان یعنی غلامان تابعین طفیلیان اربۃ شہوت لم یظہروا مطلع نشدہ اند
عورات شرمگاہ ایامی زنان بی شوہر ولیستعفف باید کہ پاکدامنی مقید باشید کتاب
مکاتبہ کاتبوا مکاتب کنید مکاتب غلامیکہ آقا بش بذمہ اش قدری معین از مال قرار دادہ
او را از خدمت خود معاف کند تا آن مال کسب کردہ ادا سازد و آزاد گردد بغاء زنا تحصنا

پرہیزگاری عَرَضَ متاع خلق گذشتن مِشکوٰۃ طاق مِصْبَاحٌ چراغ زُجَاجَةٌ شیشہ
یعنی قندیل کَوْکَبٌ ستارہ دُرِّیٌّ درخشندہ یُوْقَدُ افروختہ میشود شَرْقِیَّةٌ بسمت مشرق نزدہ
یُضِیْءُ روشنی بدہد تَتَقَلَّبُ مضطرب شوند قِیْعَةٍ میدانہا ظَمْاٰنُ تشنہ لُجِّیٍّ عمیق صٰٓفّٰتٍ
بال کشادہ عَلِمَ دانستہ است خدا صَلَاتَهٗ دعا را او رایُؤَلِّفُ جمع میکند رُکَامًا توبرتو وَدْقَ قطرہ
بَرَدٍ ژالہ سَنَا درخشندگی رِجْلَیْنِ دو پا مُذْعِنِیْنَ گردن نہادہ اِرْتَابُوْا در شک افتادند
یَحِیْفَ ستم کند لَیَسْتَخْلِفَنَّ البتہ خلیفہ سازد لَیُمَکِّنَنَّ البتہ محکم کند لِیَسْتَاْذِنْ باید کہ دستوری
طلبند حُلُمَ احتلام تَضَعُوْنَ فرو می نہید ظَهِیْرَةٍ نیم روز ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ سہ ساعت خلوت
طَوّٰفُوْنَ درآیندگان قَوَاعِدُ کلان سال مُتَبَرِّجٰتٍ ظاہر کنان یَسْتَعْفِفْنَ پرہیزگاری
کنند صَدِیْقِ دوست اَشْتَاتًا متفرق اَمْرٍ جَامِعٍ کار یکہ جمع کردن ایشان مطلب دُعَآءَ طلبیدن
یَتَسَلَّلُوْنَ بسبکی بیرون میروند لِوَاذًا پناہ جویان فَلْیَحْذَرِ پس باید کہ بترسند **سورۂ**
فرقان تُشُوْرًا برانگیختن اِفْكُ دروغ اِكْتَتَبَ برای خود نوشتہ است تُمْلٰی خواندہ میشود
اَسْوَاقِ بازارہا تَغَیُّظًا آواز خشم خوردن زَفِیْرًا غریدن اُلْقُوْا انداختہ شوند مُقَرَّنِیْنَ
دست و پا بستہ ثُبُوْرًا ہلاک صَرْفًا دفع کردن عذاب عَتَوْا سرکشی کردند (۱۹)
عُتُوًّا سرکشی بُشْرٰی مژدہ حِجْرًا مَّحْجُوْرًا خدا کند بازداشتہ شوید بازداشتن موکد
قَدِمْنَا متوجہ شدیم هَبَآءً ذرہ ہا مَّنْثُوْرًا پراگندہ یعنی حبط کنیم مَقِیْلًا جای استراحت
تَشَقَّقُ بشکافد بِالْغَمَامِ ہمراہ ابر عَسِیْرًا دشوار یَعَضُّ بگزد خَذُوْلًا در محنت تنہا گذارندہ
مَهْجُوْرًا متروک رَتَّلْنَا خواندیم تَرْتِیْلًا بآہستگی مَدَّ دراز کرد ظِلَّ سایہ یعنی بعد
اسفار قبل از طلوع آفتاب یا اول روز سَاكِنًا آرمیدہ دَلِیْلًا راہ نما یعنی بہ صفت
آفتاب تقاضا میکند سیر و قَبَضْنٰهُ فراگرفتیم قَبْضًا فرا گرفتن یَّسِیْرًا آسان لِبَاسًا پوششی
سُبَاتًا راحت نُشُوْرًا وقت برانگیختن بُشْرًا مژدہ دہندہ اَنَاسِیَّ مردم صَرَّفْنٰهُ گوناگون
بیان کردیم بیند رایہ بحکم قرآن مَرَجَ درآمیخت عَذْبٌ آب شیرین فُرَاتٌ دافع تشنگی

سورۂ فرقان

پارہ نوزدہم وَقَالَ الَّذِیْنَ لَا یَرْجُوْنَ

مِلْحٌ اُجَاجٌ شوریده و مزه حِجْرًا سدّی مَحْجُورًا مضبوط نَسَبًا خداوند نسب صِهْرًا خداوند
قرابت عَلٰی رَبِّهٖ بر مخالفت پروردگار خود ظَهِیْرًا اپشتی دهنده فَاسْئَلْ بِهٖ خَبِیْرًا پس
بپرس از حال وی دانائی را نُفُوْرًا رمیدن سِرَاجًا چراغ خِلْفَةً جانشین یکدیگر هَوْنًا
بآهستگی یعنی تواضع یَبِیْتُوْنَ شب میگذارند اِصْرِفْ باز دار غَرَامًا لازم شونده مُسْتَقَرًّا
آرام گاه لَمْ یَقْتُرُوْا تنگی نگیرند قَوَامًا معتدل یَلْقَ برخوردار اَثَامًا بعقوبت وشوار مُهَانًا
خوار کرده شده لَا یَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ گواهی دروغ نمیدهند لَمْ یَخِرُّوْا نه افتند قُرَّةَ روشنی غُرْفَةً
محل بلند یُلَقَّوْنَ برخورانیده شود ایشانرا مُسْتَقَرًّا آرامگاه مَا یَعْبَؤُا باقدر نمی شمارد
دُعَآءُ عبادت لِزَامًا جزای آن لازم **سُوْرَةُ شُعَرَاء** خَاضِعِیْنَ نیایش کننده
کَرِیْمٍ نیک لَا یَنْطَلِقُ جاری نگردد لَمْ نُرَبِّ پرورش نکردیم وَلِیْدًا در حال طفلی تَمُنُّ
منت می نهی عَبَّدْتَّ بنده گرفتی یعنی بنده گرفتن بنی اسرائیل نعمت بود پس همچنین پرورش
کردن که بآن ضرورت بود نعمت نباشد مَسْجُوْنِیْنَ زندانیان وَابْعَثْ و بفرست مِیْقَاتِ میعاد
ضَیْرَ زیان شِرْذِمَةٌ گروه غَآئِظُوْنَ بخشم آورده جَمِیْعٌ جماعات حٰذِرُوْنَ سلاح پوشندگان
کَذٰلِكَ همچنین کردیم اَتْبَعُوْهُمْ تعاقب ایشان کردند مُشْرِقِیْنَ بوقت اشراق در آمده تَرَآءَ
یکدیگر را دیدند مُدْرَکُوْنَ رسیده‌ند اِنْفَلَقَ بشگافت فِرْقٍ پاره طَوْدٍ کوه اَزْلَفْنَا نزدیک
آوردیم ثَمَّ آنجا اَقْدَمُوْنَ پیشینیان حُکْمًا حکمت سَلِیْمٍ بی عیب اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شد
بُرِّزَتْ ظاهر نموده آید غَاوِیْنَ گمراهان یَنْتَصِرُوْنَ انتقام میکشند کُبْکِبُوْا برو انداخته
شوند بنان نُسَوِّیْ برابر می ساختیم حَمِیْمٍ مهربانی نماینده اَرْذَلُوْنَ سفلگان مَا بچه کار است
اِفْتَحْ فیصل کن مَشْحُوْنِ پر کرده شده تَبْنُوْنَ عمارت کنید رِیْعٍ بلندی اٰیَةً علامتی
تَعْبَثُوْنَ به بی فائده مشغول شده مَصَانِعَ محلهای استوار تَخْلُدُوْنَ جاوید خواهید ماند
بَطَشْتُمْ دست میکشائید جَبَّارِیْنَ ستمگار شده خُلُقُ عادت طَلْعٌ شکوفه هَضِیْمٌ
نازک فٰرِهِیْنَ رستگاران مُسَحَّرِیْنَ جادو زده گان شِرْبٌ یک نوبت آب خوردن

سورهٔ شعرا

تاتوُنَ الذُّکْرَانَ بقصد شهوت میروید بسوی مردان قَالِیْنَ دشمنان مُخْبِرِیْنَ زبان دهندگان
جِبِلَّةَ خلایق کِسَفًا پاره ظُلَّةِ سایبان یعنی آتش بشکل سایه بان ظاهر شد و هلاک ساخت نُّبَیِّ
صحیفها سَلَکْنَاهُ درآوردیم انکار را مَعْزُوْلُوْنَ دور کرده گانند حِیْنَ تَقُوْمُ چون برخیزی یعنی
وقت تهجد تَقَلُّبَكَ گشتن تو یعنی از قیام برکوع و از رکوع بسجود اَفَّاكٍ دروغ گوئی اَثِیْمٍ
گناهگار یُلْقُوْنَ السَّمْعَ می نهند گوش وَادٍ میدان یَهِیْمُوْنَ سرگردان میشوند مُنْقَلَبٍ
جای بازگشت **سورۂ نمل** تُلَقّٰی داده میشوی شِهَابٍ قَبَسٍ شعله که در هیمه قرار
گرفته باشد تَصْطَلُوْنَ شما گرمی حاصل کنید تَهْتَزُّ می جنبد جَانٌّ مار وَلّٰی روبگردانید
مُدْبِرًا پشت داده لَمْ یُعَقِّبْ بازنگشت جَیْبِ گریبان سُوْٓءٍ عیب مُبْصِرَةً روشن شده
جَحَدُوْا انکار کردند اسْتَیْقَنَتْ باور داشته بود مَنْطِقَ گفتار حُشِرَ بهم آورده شد فَهُمْ
یُوْزَعُوْنَ پس این جماعة بعض را تا رسیدن بعض ایستاده کرده می شد نَمْلِ مور نَمْلَةٌ مورچه لَا یَحْطِمَنَّ
نشکند اَوْزِعْ الهام کن تَفَقَّدَ بازجست غَیْرَ بَعِیْدٍ نه مدت دور خَبْءَ پوشیده قَاطِعَةً
فیصل کننده تَشْهَدُوْنِ حاضر شوید پیش من هَدِیَّةٍ تحفه قِبَلَ طاقت عِفْرِیْتٌ تهمتنی
طَرْفُ چشم نَکِّرُوْا متغیر سازید صَدَّ بازداشت سلیمان صَرْحَ کوشک لُجَّةً حوض آب
کَشَفَتْ جامه برداشت مُمَرَّدٌ بی نقش درخشان ساخته شده قَوَارِیْرَ آبگینه ها تِسْعَةُ
رَهْطٍ نه کس تَقَاسَمُوْا بایکدیگر قسم خورده لَنُبَیِّتَنَّ البته شبخون کنیم وَلِیِّ وارث مَهْلِكَ
وقت هلاک شدن خَاوِیَةً خالی مانده قَدَّرْنَا تعیین کردیم (۲۰) اَمَّنْ خَلَقَ نیک می پرسیم
که بیافرید حَدَائِقَ بستانها ذَاتَ بَهْجَةٍ با تازگی مَا کَانَ ممکن نبود یَعْدِلُوْنَ کج میروند حَاجِزًا
حجاب یُجِیْبُ قبول میکند مُضْطَرَّ درمانده اِدّٰرَكَ پی در پی متوجه شد یعنی تا آنکه منقطع
گشت عَمُوْنَ نابینا رَدِفَ نزدیک شده باشد غَآئِبَةٍ مقدمه پوشیده دَآبَّةً جانوری
فَزِعَ مضطرب شود دَاخِرِیْنَ خوار شده جَامِدَةً بر جای ایستاده صُنْعَ دستکاری
اَتْقَنَ استوار ساخت کُبَّتْ گونسار کرده میشود **سورۂ قصص**

سورۂ نمل

پاره بیستم اَمَّنْ خلق

سورۂ قصص

يستضعف زبون ميگرفت نمنّ نعمت فراوان دهيم نمكّن دست رس دهيم فالتقط
پس برگرفتند قرّة خنكي فؤاد دل فارغا خالي از صبر لولا ان ربطنا على قلبها اگر نمي بستيم
بر دل او يعني صبر نميداديم قصّيه بر پي او مير و مراضع دايگان يعني شير دايگان من قبل
پيش از وصول خواهر ناصحون نيكخواهان استوى درست اندام شد فاستغاثه پس مدد طلبيد
وكز مشت زد فقضى كشت بما انعمت بحق انعام كردن تو ظهيرا مددگار اصبح بامداد
كرد يترقب انتظار كنان امس ديروز يستصرخه بفرياد رسي ميخواندش اقصى آخر يأتمرون
مشورت ميكنند ورد در رسيد تذودان باز ميدارند يصدر باز ميگرداند الرعاء شبانان
استاجر مزدور بگير هاتين اين دو تاجرني مزدوري من كني حجج سالها اشق مشقت
افگنم عدوان تعدي قضى ادا كرد سار روان شد جذوة شعله شاطئ كرانه بقعة
جايگاه اقبل پيش آ اسلك در آر اضمم بهم آر رهب ترس يعني بسبب ظهور خوارق پيدا
شده ذان اين هردو ردا مددكنند سنشد محكم خواهيم كرد اوقد آتش برافروز
مقبوحين دور ساختگان قضينا بانجام رسانيديم الامر وحي تطاول دراز شد ثاويا
باشنده تظاهرا موافق يكديگر شده اند يعني توريت و قرآن وصّلنا پي در پي آورديم القول
قرآن را نتخطّف ربوده شويم يجبى رسانيده ميشود بطرت از حد در گذشتند
معيشتها در گذران خود لاتى در يابنده محضرين حاضر بودگان يعني در عذاب
كما غوينا چنانكه خود گمراه شديم يعني بے اكراه تبرّأنا اي تعلق ميشويم لو كاش
عميت مشتبه شود انباء خبرها لايتساءلون با يكديگر سوال نكنند يعني جواب با صواب نيابند
يختار برميگزيند خيرة اختيار سرمدا پاينده شهيدا گواهي يعني پيغامبر هر قوم
بغى تعدي كرد تنوء گراني ميكرد نصيبك حصه خود يعني عمل صالح حظّ نصيب لا
يلقّها قرين كرده نميشوند باين سخن خسفنا فرو برديم ويكان اي عجب كه خدا فرض نازل
كرد معاد جاي بازگشت يعني آخرت

سورة عنكبوت

لايفتنون

امتحان کرده نشوند لیعلمن متمیز کند یسبقوا پیش دستی کنند فتنة رنج دادن تخلقون
بر می بندند ینشئ النشاة پیدا کند آن پیدایش تقلبون گردانیده خواهید شد تقطعون
السبیل قطع طریق میکنید نادی مجلس مستبصرین بینا اوهن سست تر (۲۱) لا تخط
نمی نوشتی غرفا محلهای بلند حیوان سرای زندگانی **سورة روم** ادنی الارض نزدیکتر
زمین یعنی در سرحد خود اثاروا شورانیدند السوئی حال بد ان کذبوا بسبب آنکه دروغ داشتند
یبلس خاموش باشند روضة بهشت یحبرون خوشحال کرده شوند تنتشرون جابجا
پراگنده شده اوهن آسان تر است مثل صفت فطرة دین فطر پیدا کرد منیبین
رجوع کنندگان ربا سود مراد مالیست که بشرط زیادت میدهند یربو بیفزاید زکوة
صدقه مضعفون دو چند کنندگان یصدعون متفرق شوند یمهدون آرامگاه راست میکنند
تثیر برانگیزاند کسفا پاره پاره ودق قطرات مصفرا زرد شده شیبة سفید
یؤفکون از راه برگردانیده می شدند لا یستخفن سبکسار نکنند **سورة لقمان**
وهنا سستی فصال از شیر باز کردن صاحب صحبت اناب رجوع دارد صخرة
سنگ عزم الامور کارهای مخصوص مقصود لا تصعر متاب خد رخساره اقصد
میانه روی کن اغضض فرود آر انکر بدترین حمیر خران اسبغ تمام فرود آورد
یمده زیاده میکند مقتصد میانه رو ختار عهد شکننده لا یجزی کفایت نکند لا
تغرن فریب ندهد غرور شیطان فریبنده غیث باران ما تدری نمیدانند **سورة**
الم سجده یعرج بالا میرود مهین خوار سوّیه درست اندام کرد ضللنا گم شویم جنة
جنیان تتجافی دور میمانند نزلا مهمانی ادنی نزدیک یعنی در دنیا لقائه ملاقات قرآن
نسوق روان میکنیم جرز بی گیاه **سورة احزاب** تظاهرون ظهار میکنید
ادعیاء پسر خواندگان اقسط راست تر موالی آزاد کردگان اولی سزاوار تر
معروفا رعایت الکتب لوح محفوظ زاغت خیره ماند حناجر چنبرهای گردن زلزلوا

سورهٔ لقمان

سورهٔ الم سجده

سورهٔ احزاب

جنبانیده شد ایشان را یثرب مدینه مقام سرای ماندن عورة نامضبوط دخلت در آمده

میشد بمدینه اقطار نواحی فتنة خانه جنگی لاتوها البته میدادند ما تلبثوا توقف نمی کردند

یسیرا اندکی یعصم نگاهدارد معوقین بازدارندگان هلم بیایید اشحة بخل کنان

تدور میگردد یغشی بیهوش کرده شود سلقوا زبان درازی کنند حداد تیز

خیر مال بادون صحرا نشینان اسوة پیروی یرجو توقع میداشت تسلیما گردن

نهادن قضی بانجام رسانید نحب قرار داد ظاهروهم مددگاری این لشکرها کرده بودند

صیاصی قلعه ها قذف انداخت تاسرون اسیر میگرفتید لم تطؤها پی سپر نکرده اید یعنی خیبر

پاره بیست و دوم ومن یقنت

تعالین بیایید اسرح رها کنم (۲۲) یقنت فرمان برداری کند لا تخضعن ملایمت نکنید

قرن بمانید لا تبرجن اظهار تجمل مکنید قانتین طاعت کنندگان خاشعین فروتنی نمایندگان

امسک نگاهدار مبدیه پدید آرنده وطرا حاجت حرج تنگی فرض حلال ساخته است خاتم

مهر دع بگذار اذی رنجانیدن افاء عائد ساخته است ترجی موقوف دار

تؤوی جای دهی ابتغیت خواهش کنی عزلت یکسو کرده اناه پخته شدن طعام

مستانسین آرام گیران یدنین فرو گذارند جلابیب چادرها مرجفون خبر بد فاش

کنندگان لنغرینک البته بر غلانیم لا یجاورونک همسایه نباشند سادة مهتران کبراء

سوره سبا

بزرگان سدیدا استوار عرضنا پیش آوردیم **سورة سبا** مزقتم پاره پاره

کرده شوید ممزق پاره پاره کردن کسفا پاره ها اوبی به زیر و بم تسبیح گویید النا

نرم گردانیدیم سابغات زره های کشاده قدر اندازه نگاهدار سرد بافتن غدوها سیر

اول روز رواحها سیر آخر روز اسلنا روان ساختیم قطر مس یزغ کجی کند محاریب

قلعه ها تماثیل صورتها جفان کاسه ها جواب حوضها قدور دیگها راسیات ثابت درجاها

قضینا مقرر کردیم دابة الارض کرم چوب خواره منساته عصا سیل العرم سیلی تند

ذواتی خداوندان خمط بد مزه اثل درخت گز سدر درخت کنار شرکٍ شرکی

فزع اضطراب دور کرده آید موقوفون ایستاده کرده شوند اغلال طوقها زلفی مرتبه
قربت غرفات کوشکهای بلند یخلفه عوض آن دهد یحشرهم بخواند معشار ده یک نکیر
عقوبت من فرادی یک یک ما یبدیء آفرینش تو نمیکند یعنی معبود باطل فزعوا مضطرب
شوند لا فوت از عذاب خلاص شدن تناوش بدست آوردن حیل جدائی افگنده شود
اشیاع امثال **سورۂ فاطر** اجنحة بازوها مثنی دوگان دوگان ثلث
سه گان سه گان رباع چهارگان چهارگان یصعد بالا میرود یبور نابود شود ما
یعمر زندگانی داده نشود معمر دراز عمر سائغ خوشگوار شراب آب قطمیر پوست خسته
عزیز دشوار مثقلة گران بار حرور تیز گرم خلا گذشته است جدد راه ها
بیض سفید حمر سرخ غرابیب سخت سود سیاه لن تبور هرگز هلاک نشود
مقامة همیشه ماندن لغوب ماندگی لا یقضی حکم کرده شود یصطرخون فریاد کنند
لم نعمر زندگانی ندادیم تزولا از جای خود بلغزند لا یحیق فرود نمی آید **سورۂ**
یس مقمحون سر بالا کردگان آثار نقش اقدام امام کتاب عززنا قوت دادیم
طیرنا شگون بد گرفتیم طائر شگون (۲۳) لا ینقذون خلاص نکنند مرا لما مگر جمیع
جمع آورده نسلخ مانند پوست میکشیم مظلمون در تاریکی آیندگان مستقر براه قرارگاه
عرجون شاخ قدیم کهنه تدرک در یابد صریخ فریاد رس ینقذون رها کرده شوند یخصمون
خصومت کنند اجداث قبرها مرقد خوابگاه فاکهون شادان امتازوا جدا شوید جبلا
خلق مکانة جای مضیا گذشتن ننکس نگونسار میکنیم ذللنا رام ساختیم رکوب سواری
رمیم کهنه **سورۂ صافات** زاجرات رانندگان تالیات تلاوت کنندگان مارد
سرکش لا یسمعون گوش نهند دحورا راندن واصب دائم ثاقب سوزنده لازب
چسپنده ازواج همراهان قفوهم باز دارید مستسلمون گردن نهادگان یمین جانب
راست یطاف گردانیده می شود کاس جام معین شراب جاری بیضاء سفید

سورۂ فاطر

سورۂ یس

سورۂ صافات

غَوْلٌ تباه کاری یُنْزَفُونَ مست شوند قَاصِرَاتُ فرود آرندگان طَرْفِ چشم عِیْنٌ فراخ
چشمانی بَیْضٌ بیضهای شترمرغ مَکْنُونٌ پوشیده شده قَرِیْنٌ همنشین مَدِیْنُوْنَ جزا داده شدگان
مُطَّلِعُوْنَ درنگرندگان سَوَآءِ وسط لَتُرْدِیْنِ البته هلاک کنی مرا فِتْنَةً عقوبت طَلْعُ
خوشه مَالِئُوْنَ پر کنندگان شَوْبًا آمیختنی اَلْفَوْا یافتند شِیْعَةِ اتباع نُجُوْمٌ ستاره ها
سَقِیْمٌ بیمار رَاغَ پنهان متوجه شد یَزِفُّوْنَ شتابی کنان تَلَّ بافکند جَبِیْنِ پیشانی
فَدَیْنَاهُ عوض او دادیم ذِبْحٍ گوسپند مهیا برای ذبح بَعْلٌ نام بتی تَذَرُوْنَ ترک میکنید
اَبَقَ گریخت سَاهَمَ قرعه انداخت مُدْحَضِیْنَ مغلوبان فَالْتَقَمَ پس فرو برد حُوْتُ ماهی
مُلِیْمٌ کننده کاریکه موجب ملامت باشد عَرَاءِ زمین بی گیاه یَقْطِیْنٍ کدو نَسَبًا خویشی
عَلَیْهِ بِفَاتِنِیْنَ گمراه کنندگان برای عبادت آن معبود باطل صَالِ درآینده سَاحَةِ
میدان سورهٔ ص وَلَاتَ حِیْنَ مَنَاصٍ و نبود آن وقت وقت خلاص اِنْطَلَقَ
برفتند الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ دین پسین یعنی قرن آخر اِخْتِلَاقٌ افترا فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا بروند
اَسْبَابِ بسبب نردبانها مَهْزُوْمٌ شکست داده شده ذُو الْاَوْتَادِ خداوند میخها یعنی بچهار میخ بسته
تعذیب میکرد فَوَاقٍ توقف قِطَّ نوشت اَیْدِ قوت مَحْشُوْرَةً بهم آورده اَوَّابٌ فرمانبردار
فَصْلَ الْخِطَابِ سخن واضح خَصْمٌ گروه خصومت کننده تَسَوَّرُوْا از دیوار جسته داخل شوند
مِحْرَابَ مسجد لَا تُشْطِطْ جور مکن سَوَآءِ الصِّرَاطِ راه راست نَعْجَةٌ میش اَکْفِلْنِ بسپار
عَزَّ درشتی کرد نِعَاجٍ میشهای خُلَطَآءِ شرکا عَشِیِّ الصّٰفِنٰتُ الْجِیَادُ اسپان تیزرو
الْخَیْرِ مال تَوَارَتْ پنهان شد رُخَآءً به آهستگی روان شده اَصَابَ خواسته باشد بَنَّآءٍ عمارت
بنا کننده غَوَّاصٍ فرو رونده بدریا بِنُصْبٍ برنجوری عَذَابٍ درد اُرْکُضْ بزن ضِغْثًا
دسته شاخها لَا تَحْنَثْ خلاف سوگند مکن اَخْلَصْنَا برگزیدیم بِخَالِصَةٍ خصلتی پاک اَتْرَابٌ
همعمر با یکدیگر نَفَادٍ زوال غَسَّاقٌ زردآب مُقْتَحِمٌ درآینده لَا مَرْحَبًا بِهِمْ زمین کشاده مباد
برایشان صَالُوْا درآیندگان قَدَّمْتُمُوْهُ رسم قدیم ساختید کفر زَاغَتْ برگشته است

سوره ص

سورۂ زمر یکون می بیاید خول عطا کند سلک درآورد ینابیع چشمها یهیج
خشک میشود مصفرا زرد حطاما ریزه ریزه متشابها بعض او مانند دیگرست مثانی
آیات دو تو یعنی وعد و وعید تقشعر موی خیز میشود تلین نرم میشود یتقی
احتراز میکند متشاکسون مختلف سلما مسلم (۲۴) کاف کارساز اشمأزت
متنفر شود فتنة آزمایش اسرفوا تجاوز از حد کردند لا تقنطوا ناامید مشوید انیبوا
رجوع کنید جنب حق ساخرین تمسخر کنندگان مفازة رستگاری مقالید کلیدها
قبضة در مشت مطویات پیچیده شده اند اشرقت روشن شود وضع نهاده شود
جیئ آورده شود وفیت تمام داده شود سیق روان کرده شود زمرا گروه گروه
خزنة نگاهبانان طبتم خوشحال شدید حافین گرداگرد شده حول حوالے
سورۂ مؤمن لیدحضوا ناچیز سازند وسعت فراگرفتی ق نگاهدار تق
نگاهداری مقت الله دشمن داشتن خدا یعنی شمارا رفیع بلند کننده تلاق ملاقات
بارزون برون آیندگان ازفة قیامت کاظمین پر شده از غم خائنة خیانت
آثارا نشانها تذر نگذارید عذت پناه گرفتم ظاهرین غالب شده رشاد درستی
دأب صورتحال تناد آواز دادن یکدیگر اسباب راهها اطلع در نگرم تباب هلاکی
افوض می سپارم وقی نگاهداشت یتحاجون باهم مکابره میکنند کبر اراده غلبه
مسیئ بدکار داخرین خوار شده سلاسل زنجیرها یسحبون کشیده شوند یسجرون
بر تافته شوند تمرحون می نازید مبطلون بیهوده گویان حاجة مقصد سورۂ
حم اقوات قوتها سواء بیان واضح کرده شد دخان دود ائتیا بیایید طوعا خوشی
کرها ناخوشی طائعین خوش قضی ساخت مصابیح چراغها صاعقة عقوبت
صرصرا تند نحسات شوم اخزی رسوا کننده تر استحبوا اختیار کردند انطق گویا کرد
تستترون در پرده پنهان نمی شدید اردی هلاک کرد یستعتبوا عفو طلبند

مُعْتَبِیْنَ عفو کرده شدگان قَیَّضْنَا برگماشتیم قُرَنَاءَ همنشینان اَلْغَوْا بیهوده گوئید
فِیْهِ در اثنا رخواندن آن لَنُذِیْقَنَّ البته بچشانیم آیـ نُمَا یُلَقّٰی قرین کرده شود لَا یَسْاَمُوْنَ
مانده نمی شوند خَاشِعَةً فرود (۲۵) اَکْمَامِ غلافها اٰذَنَّاکَ خبر دادیم شَهِیْد اثبات کنندگان
قَنُوْطٌ طمع برنده نَاٰ دور شود بِجَانِبِهٖ بطرف خود رفته اٰفَاقِ اطراف عالم سورهٔ
شوریٰ مِنْ فَوْقِهِنَّ از جانب بالا رخود یعنی از هیبت الهی یَذْرَؤُ پراگنده میکند
شَرَعَ مقرر کرد بَغْیًا حسد مِنْهُ ازین دین اَعْدِلَ انصاف کنم دَاحِضَةٌ باطل
یُمَارُوْنَ مکابره میکنند حَرْث کشت رَوْضَاتِ سبزه زارها جَنَّاتِ بوستانها
یَقْتَرِفْ بکند الْجَوَارِ کشتیها اَعْلَام کوهها رَوَاکِدَ ایستادگان یُوْبِقْ هلاک کند
شُوْرٰی مشورت ذُلِّ خواری نَکِیْرٌ بازخواست کننده یَهَبُ عطا میکند اِنَاثًا
دختران ذُکُوْر پسران عَقِیْمًا نازاینده وَحْیًا اشاره رَسُوْلًا فرشته یُوْحِیْ نازل
کند رُوْحًا قرآن اَمْرِ کلام سورهٔ زخرف نَضْرِبُ باز داریم صَفْحًا
اعراض کرده تَسْتَوٗا راست بنشینید مُقْرِنِیْنَ توانا یُنَشَّؤُ پرورده میشود خِصَام
خصومت یَخْرُصُوْنَ دروغ میگویند مُسْتَمْسِکُوْنَ چنگ زده اند اُمَّة دین بَرَآءٌ بی تعلق
عَقِبِ فرزندان قَرْیَتَیْنِ دو دیه عَظِیْم بزرگ یعنی متمول سُقُفًا سقفها مَعَارِجَ
نردبانها یَظْهَرُوْنَ بالا بر آیند زُخْرُفًا تجمل بسیار یَعْشُ غافل شود نُقَیِّضْ برگماریم
قَرِیْنٌ همنشین مَهِیْنٌ خوار یُبِیْنُ سخن واضح گوید اُلْقِیَ فرود آورده شد اَسْوِرَةٌ
دستوانها مُقْتَرِنِیْنَ مجتمع شده اِسْتَخَفَّ بی عقل کرد اٰسَفُوْنَا بخشم آوردند سَلَفًا پیش رو
یَصِدُّوْنَ بخروشی آواز بلند میکنند مَاضَرَبُوْهُ آن حرف نزدند مَثَلًا نشانه یَخْلُفُوْنَ
خلیفه شوند عِلْم نشانه لَا تَمْتَرُنَّ شبه مکنید اَخِلَّآءُ دوستان صِحَافٍ کاسه‌های پهن دار
اَکْوَاب کوزه‌ها لَا یُفَتَّرُ سست کرده نشود لِیَقْضِ باید که بمرگ حکم کند اَبْرَمُوْا عزم کرده اند
مصمم وَقِیْلِهٖ بسیار دعا ربنا سورهٔ دخان یُفْرَقُ فیصل کرده میشود

پاره ۲۵ الیه یرد

سورهٔ شوریٰ

سورهٔ زخرف

سورهٔ دخان

ارتقب منتظر باش نبطش در گرفت کنیم البطشة در گرفت کردن فتنا امتحان کردیم
ادّوا تسلیم کنید رهوًا آرمیده اخترنا برگزیدیم مولی دوست مهل مس
گداخته یغلی بجوشد اعتلوا بسختی بکشید صبّوا بریزید ذق بچش **سورة**
جاثیة یصرّ لازم میگیرد یعنی کفر لا یرجون ایام الله توقع روزهای خدا ندارند یعنی
معتقد نیستند که حوادث جزاء اعمال ایشان باشد بغیًا تعدی شریعة راه ظاهر الامر
دین اجترحوا کردند دهر زمانه مبطلون تباه کاران جاثیة بزانو درآمده یعنی برای
جواب سوال مهیا شده نستنسخ می نوشتیم (۴۶) **سورة احقاف** اثارة
بقیه بدعًا نو آمده کرهًا دشواری تعدانِ وعده میدهید یستغیثان فریاد میکنند
بالاحقاف بسرزمین احقاف عارضًا ابر مستقبل رو آورده اودیة میدانها
ممطرنا بارانده قربانًا قرب خدا جویان صرفنا متوجه کردیم نفرًا جماعتی
یجحد بناه دهد ایعیی مانده نشد اولوا العزم خداوندان همت عالی **سورة محمد**
اثخنتموا خونریزی بسیار کردید شدّوا محکم کنید وثاق قید منًّا باحسان خلاص
کردن فداءً مالی گرفتن تضع نهد اوزار سلاح عرّف شناسا کرد تعسًا هلاک
باد غیر اسن بی بماندگی متغیر نشده سقوا نوشانیده شوند قطّع پاره پاره ساخت
امعاء روده ها انفًا الحال اشراط علامات متقلب جای آمد و رفت محکمة واضح
المعنی المغشی علیه کسیکه او را بیهوشی رسیده باشد اولی وای طاعة فرمانبرداری
یعنی حال ایشان بحسب ظاهر عزم مصمم شود اضغان کینه ها سیما قیافه یعنی ظلمت نفاق
بر روی ایشان هویدا می شود لحن اسلوب لن یترکم ضائع نخواهد ساخت یحف
مبالغه کند **سورة فتح** سکینة اطمینان تعزروه نصرت دهید دین خدا را
توقروه بزرگی اعتقاد کنید اورا بورًا هلاک شده اثاب ثواب داده ببطن درمیان
اظفر فیروزمند ساخت هدی قربانی معکوفًا موقوف داشته شده یبلغ برسد

مَحِلَّ بجای تَطَؤُا پی سپر کنید مَعَرَّةٌ گناه تَزَيَّلُوا از هم جدا می بودند حَمِيَّةَ غیرت اَحَقَّ
سزاوار صَدَقَ راست نمود مُحَلِّقِينَ تراشندگان مو مُقَصِّرِينَ بمقراض گیرندگان مو
اَشِدَّاءُ سخت رُحَمَاءُ مهربان يَبْتَغُونَ می طلبند سِيمَا نشانه صلاح شَطْأَ گیاه
سبز آزَرَ قوی کرد اِسْتَغْلَظَ سطبر شد اِسْتَوٰى باستاد سُوق ساقهای زُرَّاع زراعت
کنندگان يَغِيظَ بخشم آرد سورهٔ حجرات لَا تُقَدِّمُوا پیشدستی مکنید لَا تَرْفَعُوا
بلند مکنید اَصْوَاتَ آوازها صَوْت آواز لَا تَجْهَرُوا بلند مگویید يَغُضُّونَ پست کنند اِمْتَحَنَ
آزموده حُجُرَاتِ حجرها نَبَاٍ خبر تَبَيَّنُوا تفحص کنید تُصِيبُوا ضرر رسانید نَادِمِينَ پشیمان
عَنِتُّمْ برنج در افتید کَرَّهَ ناخوش گردانید عِصْيَان نافرمانی رَاشِدُونَ راه یافتگان
فَضْلًا احسان طَائِفَتَانِ دو گروه بَغَتْ تعدی کرد تَفِيءَ رجوع کند فَاءَتْ رجوع کرد
لَا يَسْخَرْ تمسخر نکنند لَا تَلْمِزُوا عیب مکنید لَا تَنَابَزُوا بِالْاَلْقَابِ بیکدیگر را بلقبهای
بد مخوانید لَا تَجَسَّسُوا جاسوسی مکنید وَلَا يَغْتَبْ و غیبت نکند شُعُوبًا جماعتها لَا يَلِتْ
کم ندهد يَمُنُّونَ منت می نهند سورهٔ ق مَجِيدِ با بزرگی مِتْنَا بمیریم تُرَابًا خاک
مَرِيجٍ شوریده فُرُوجٍ شگافها مَدَدْنَا گستردیم اَلْقَيْنَا افگنده ایم رَوَاسِيَ کوه ها
اَنْبَتْنَا رویانیدیم زَوْجٍ نوع بَهِيجٍ خوش آینده تَبْصِرَةً برای راه نمودن ذِكْرٰى پند
دادن مُنِيبٍ رجوع کننده جَنَّاتٍ بوستانها حَبَّ الْحَصِيدِ دانه که درو می کنند
بَاسِقَاتٍ بلند بالا بر آمده طَلْعٌ میوه نَضِيدٌ تو بر تو حَقَّ ثابت شد وَعِيدِ وعدهٔ
عذاب مَنْ عَيِينَا عاجز شده بودیم لَبْسٍ شبهه تُوَسْوِسُ بخاطر میگذرد حَبْلِ الْوَرِيدِ
رگ جان يَتَلَقَّى یاد میگیرند الْمُتَلَقِّيَانِ دو یادگیرنده عَنِ الْيَمِينِ بپهلوی راست
نشیننده وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و بپهلوی چپ نشیننده مَا يَلْفِظُ بر زبان نمی آرد لَدَيْهِ
نزدیک او رَقِيبٌ نگهبان عَتِيدٌ مهیا سَكْرَةُ سختی تَحِيدُ کناره میکردی سَائِقٌ روان
کننده غِطَاءٌ پرده حَدِيدٌ تیز بین است قَرِينُهُ همنشین لَدَيَّ نزدیک من اَلْقِيَا بافگنید

سورهٔ حجرات

سورهٔ ق

عنید سرکش مناع امساک کننده خیر مال معتد درگذرنده از حد مریب شک آرنده ما
اطغیته من گمراه نکردم آن شخص را لا تختصموا خصومت مکنید امتلأت پر شدی ازلفت نزدیک
گردانیده شود اواب رجوع کننده حفیظ ادب نگاه دارنده منیب متوجه خلود همیشه
باشیدن قرن امتها بطشا دست درازی نقبوا تفحص کردند محیص گریزگاه القی
السمع گوش نهد ما مسنا نرسید ما را لغوب ماندگی ادبار السجود عقب نماز صیحة نعره شدید
مصیب بازگشت تشقق بشگافد سراعا شتابان حشر برانگیختن یسیر آسان جبار
قهر کننده **سورة ذاریات** ذاریات بادهای پراگنده ذروا پراگنده کردن
حاملات ابرها بردارنده وقرا بار آب جاریات کشتیهای روان شونده یسرا بسهولت
مقسمات فرشتگان تقسیم کننده دین جزا اعمال ذات الحبک خداوند راهها یؤفک بازگردانیده
می شود قتل لعنت کرده شد خراصون دروغ گویان غمرة بیخبری ساهون فراموش کنندگان
ایان کی یفتنون عذاب کرده شوند ذوقوا بچشید فتنة عقوبت تستعجلون جلدی میکردید
یهجعون خواب کردند اسحار وقت سحرها محروم تنگدست کم سوال موقنین یقین کنندگان
تنطقون سخن میگویید ضیف مهمانان مکرمین گرامی منکرون ناشناخته راغ متوجه شد
عجل گوساله سمین فربه اوجس درخاطر خود یافت خیفة ترس اقبلت پیش آمد
امراة زن صرة آواز صکت طپانچه زد عجوز پیرزنی عقیم نازاینده (٢٧) خطب
مقصد مجرمین گناه گاران نرسل بفرستیم حجارة سنگواری طین گل مسومة نشان مند
کرده شده مسرفین آنانکه از حد بیرون شده اند سلطان دلیل مبین واضح تولی روگردان
شد رکن قوت یعنی لشکر جنود لشکر نبذنا افگندیم یم دریا ملیم کننده بود کاری را
که موجب ملامت باشد ریح باد عقیم بی منفعت ما تذر نگذارد اتت برسد رمیم
استخوان پوسیده تمتعوا بهره مند باشید حین مدت عتوا سرکشیدند صاعقة نعره
ما استطاعوا نتوانستند منتصرین انتقام کشنده بنینا بنا کردیم اید قوت موسعون توانا

مَاهِدُوْنَ گستراننده فِرُّوْا بگریزید تَوَاصَوْا بیکدیگر وصیت کرده آمده اند طَاغُوْنَ
سرکشندگان تَوَلَّ روی بازکش مَلُوْمٍ ملامت کرده شده اَنْ يُّطْعِمُوْنِ که مرا طعام دهند مَتِيْنُ
زورآور ذَنُوْبٌ نصیبه سورۂ طور رَقٍّ کاغذ مَنْشُوْرٍ کشاده مَرْفُوْعِ برافراشته شده
مَسْجُوْرِ پرکرده شده تَمُوْرُ جنبش کند مَوْرًا جنبش کردن تَسِيْرُ روان شوند خَوْضٍ
بیهوده گوئی يَلْعَبُوْنَ بازی میکنند يُدَعُّوْنَ بسختی روان کرده شوند دَعًّا روان کردن
اِصْلَوْا درآئید نَعِيْمٍ نعمت فَاكِهِيْنَ خوشحال شدگان وَقٰى نگاهداشت هَنِيْٓــًٔا گوارا
مُتَّكِـِٕيْنَ تکیه زده سُرُرٍ تختها مَصْفُوْفَةٍ برابر یکدیگر گسترده عِيْنٍ کشاده چشم اَلْحَقْنَا
برسانیم مَآ اَلَتْنٰا نقصان نکنیم اِمْرِئٍ مرد رَهِيْنٌ در گرو باشد اَمْدَدْنَا پی در پی عطا کنیم
يَتَنَازَعُوْنَ از دست یکدیگر میگیرند كَاْسًا پیاله شراب لَغْوٌ بیهوده گوئی تَاْثِيْمٌ بزه کاری
يَطُوْفُ آمدوشد کنند غِلْمَانٌ نوجوانان لُؤْلُؤٌ مروارید مَّكْنُوْنٌ در پرده پنهان اَقْبَلَ روی
آورد مُشْفِقِيْنَ ترسان مَنَّ نعمت فراوان داد السَّمُوْمِ باد گرم بَرُّ احسان کننده
نَتَرَبَّصُ انتظار میکشیم رَيْبَ حوادث مَنُوْنِ زمانه تَرَبَّصُوْا انتظار کشید مُتَرَبِّصِيْنَ
انتظارکشندگان اَحْلَامُ عقلها طَاغُوْنَ سرکش تَقَوَّلَ بربسته است مُصَيْطِرُوْنَ چیره دستان
سُلَّمٌ نردبان مَغْرَمٍ غرامت مُثْقَلُوْنَ گرانبار شدگان كَيْدًا بداندیشی كِسْفًا یکپاره
سَاقِطًا افتاده سَحَابٌ ابر مَرْكُوْمٌ بهم نشسته ذَرْ بگذار يُلٰقُوْا ملاقات کنند يُصْعَقُوْنَ
بیهوش کرده شوند لَا يُغْنِيْ دفع نکند بِاَعْيُنِنَا حضور چشمهائی اِدْبَارَ غائب شدن النُّجُوْمِ ستارها
سورۂ نجم نَجْمِ ستاره هَوٰى فروافتد غَوٰى غلط نکرد راه را مَا يَنْطِقُ سخن نمیگوید
هَوٰى خواهش نفس شَدِيْدُ الْقُوٰى فرشته بسیار قوت مِرَّةٍ حسن اِسْتَوٰى راست ایستاده
اُفُقِ کنارۂ آسمان دَنٰى نزدیک شد تَدَلّٰى فرود آمد قَابَ مسافت قَوْسَيْنِ دو کمان
اَدْنٰى نزدیکتر مَا كَذَبَ دروغ داخل نکرد فُؤَادُ دل تُمٰرُوْنَ گفتگو میکنید نَزْلَةً یکبار
اُخْرٰى دیگر سِدْرَةِ درخت بهشت مَاْوٰى آرامگاه يَغْشٰى میپوشید مَا زَاغَ کجروی نکرد مَا طَغٰى

سورۂ طور

سورۂ نجم

ازمقصد تجاوز نمود و لمّحوٰی بیقدر رَاضِیَۃ بی انصاف تَھْوٰی خواہش میکند لَا تُغْنِیْ نفع نمی کند
یَأْذَنَ دستوری دہد اُنْثٰی دختر مَبْلَغْ نہایت اَسَاءُوْا بدکاری کردند اَحْسَنُوْا نیکو
کاری کردند حُسْنٰی خصلت نیک یَجْتَنِبُوْنَ پرہیزگاری میکنند فَوَاحِشَ بیحیائیہا لَمَمَ گناہان
صغیرہ اَنْشَاَ پیدا کرد اَجِنَّۃٌ بچہا بُطُوْنِ شکمہا لَا تُزَکُّوْا ستایش مکنید تَوَلّٰی روگردان شد
اَعْطٰی داد اَکْدٰی سخت دل شد لَمْ یُنَبَّاْ خبر داده نشد وَفّٰی وفادار بود اَلَّا تَزِرُ برنخواہد داشت
وَازِرَۃٌ بردارنده وِزْرَ بار گناہ اُخْرٰی دیگرے سَعْیٌ عمل کرد اَوْفٰی تمامتر مُنْتَہٰی بازگشت
اَضْحَکَ خندانید اَبْکٰی گریانید تُمْنٰی ریختہ شود نَشْاَۃَ پیدا کردن اَغْنٰی تونگر ساخت اَقْنٰی
سرمایہ داد شِعْرٰی ستارہ اَطْغٰی از حد گذشتہ تر مُؤْتَفِکَۃ شہرہای مؤتفکہ اَھْوٰی بزمین افگند
غَشّٰی پوشانید اٰلَآءِ نعمتہا تَتَمَارٰی شبہ میکنی اَزِفَتِ نزدیک آمد الْاٰزِفَۃُ قیامت کَاشِفَۃٌ
ظاہر کنندہ سَامِدُوْنَ بازی کنندگان سُوْرَۃُ قَمَر اِقْتَرَبَتْ نزدیک شد السَّاعَۃُ قیامت
اِنْشَقَّ بشگافت مُسْتَمِرٌّ قوی اَھْوَآءَ خواہشہا اَنْبَآءِ خبرہا مُزْدَجَرٌ پند گرفتن بَالِغَۃٌ
تمام تُغْنِ النُّذُرُ ترسانیدنہا نُّکُرٍ ناخوش خُشَّعًا نیایش کنان اَجْدَاثِ قبور جَرَادٌ ملخ
مُنْتَشِرٌ پراگندہ مُّھْطِعِیْنَ شتاب کنان عَسِرٌ دشوار وَازْدُجِرَ و با او سخن درشت گفتہ شد
فَانْتَصِرْ پس انتقام بکش فَفَتَحْنَا کشادیم مُّنْھَمِرٍ بسیار ریزنده فَجَّرْنَا روان کردیم عُیُوْنًا
چشمہا فَالْتَقٰی پس جمع شد اَلْوَاحٍ تختہا دُسُرٍ میخہا مُّدَّکِرٍ پند گیرنده صَرْصَرًا تند نَحْسٍ شوم
مُسْتَمِرٍّ بغایت سخت تَنْزِعُ برمیکند اَعْجَازُ تنہا مُنْقَعِرٍ از بیخ برکنده بِالنُّذُرِ ترسانندگان
سُعُرٍ دیوانگی اُلْقِیَ نازل کردہ شد اَشِرٌ خودپسند غَدًا فردا مُرْسِلُوْا خواہیم فرستاد النَّاقَۃِ
مادہ شتر فِتْنَۃً بجہت آزمایش فَارْتَقِبْھُمْ پس منتظر ایشان باش وَاصْطَبِرْ و صبر پیش گیر
نَبِّئْھُمْ خبردار کن قِسْمَۃٌ مقسوم شدہ ہر یک حصہ از آب مُّحْتَضَرٌ حاضر کردہ شود نَادَوْا
آواز دادند تَعَاطٰی دست درازی کرد عَقَرَ مجروح ساخت نُذُرِ ترسانیدنہای من
صَیْحَۃً یک نعرہ ھَشِیْمِ الْمُحْتَظِرِ خطیرہ درہم شکستہ کہ خطیرہ سازنده آن را بنا کرده باشد

بِالنُّذُرِ ترسانندگان را حَاصِبًا با دسنگبار اَنْذَرَ ترسانیده بود بَطْشَةً عقوبت تَمَارَوْا مکابره کردند بِالنُّذُرِ درانِ ترسانیدنها رَاوَدُوْ سخن گفتند تا غفلت دهند طَمَسْنَا محو کردیم صُبْحَةً صبح غارت کرد بُكْرَةً یکپگاه اَلنُّذُرُ ترسانندگان عَزِيْزٍ غالب مُّقْتَدِرٍ قوی بَرَآءَةٌ خلاصی اَلزُّبُرِ کتابهای پیشین جَمِيْعٌ جماعتی مُنْتَصِرٌ انتقام کشنده سَيُهْزَمُ شکست داده خواهد شد يُوَلُّوْنَ بگردانند دُّبُرَ پشت را مَوْعِدُ وعده اَدْهٰى سخت تر اَمَرُّ تلخ تر سُعُرٍ جهالت يُسْحَبُوْنَ کشیده شوند ذُوْقُوْا بچشید مَسَّ دست رسانیدن سَقَرَ دوزخ قَدَرٍ اندازهٔ مقرر وَاحِدَةٌ یک کلمه لَمْحٍ گردانیدن اَشْيَاعَ امثال زُبُرٌ نامهای اعمال مُسْتَطَرٌ نوشته شده مَقْعَدِ مجلس مَلِيْكٍ بادشاه مُقْتَدِرٍ توانا سورهٔ رحمن حُسْبَانٍ حساب وَضَعَ فرود آورد مِيْزَانَ ترازو لَا تَطْغَوْا از حد تجاوز مکنید قِسْطِ انصاف لَا تُخْسِرُوا نقصان مکنید وَضَعَ گستر اَنَامِ آدمیان فَاكِهَةٌ میوه اَكْمَامِ غلافها حَبٌّ دانه عَصْفِ برگ رَيْحَانُ گل خوشبو صَلْصَالٍ گل خشک فَخَّارِ سفال جَانَّ جن مَارِجٍ شعله مَرَجَ گذاشت يَلْتَقِيَانِ بهم جمع شوند بَرْزَخٌ حجاب لَا يَبْغِيَانِ یکی بر دیگری تعدی نمیکند جَوَارِ کشتیها روان شونده مُنْشَاٰتُ برافراشته اَعْلَامِ کوهها جَلَالِ بزرگی اِكْرَامِ انعام يَسْئَلُهٗ سوال میکنند از خدا شَاْنٍ حالتی سَنَفْرُغُ از همه فارغ شده بشما متوجه شویم ثَقَلَانِ جن و انس مَعْشَرَ قوم اسْتَطَعْتُمْ میتوانید تَنْفُذُوا بیرون روید اَقْطَارِ کنارها فَانْفُذُوا پس بیرون روید سُلْطَانٍ قوت يُرْسَلُ فرستاده خواهد شد شُوَاظٌ شعله نُحَاسٌ دود لَا تَنْتَصِرَانِ مقابله نتوانید کرد اِنْشَقَّتِ بشگافد وَرْدَةً گل سرخ دِهَانِ ادیم سرخ سِيْمَا قیافه نَوَاصِيْ موی پیشانی اَقْدَامِ پایها حَمِيْمٍ آب گرم اٰنٍ جوشنده مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن بحضور پروردگار خود ذَوَاتَا اَفْنَانٍ خداوند شاخهای بسیار بَطَآئِنُ استرها اِسْتَبْرَقٍ حریر کلفت جَنَا میوه دَانٍ نزدیک بود قٰصِرٰتُ فرو اندازنده طرف چشم لَمْ يَطْمِثْ جماع نکرده است مُدْهَآمَّتٰنِ سبزه از نهایت سبزی بسیاهی میزند نَضَّاخَتٰنِ جوشندگان رُمَّانٌ انار فِيْهِنَّ دران کوشکها خَيْرٰتٌ زنان برگزیده حِسَانٌ

سورهٔ رحمن

باجمال مَقۡصُوۡرَاتٌ نگاہداشتہ شدہ خِیَام خیمہا رَفۡرَفٍ بالشہا خُضۡرٍ سبز عَبۡقَرِیٍّ بساطہا حِسَانٍ
نیک **سورۂ واقعہ** وَقَعَتِ متحقق شود وَاقِعَۃُ قیامت لِوَقۡعَتِہَا وقت بودن خَافِضَۃٌ
پست کنندہ رُجَّتِ جنبانیدہ شود رَجًّا جنبانیدن سخت بُسَّتِ ریزہ ریزہ کردہ شود
بَسًّا ریزہ ریزہ کردن ھَبَآءً غبار مُنۡبَثًّا پراگندہ مَیۡمَنَۃِ سعادت مَشۡاَمَۃِ شقاوت
سَابِقُوۡنَ پیش روندگان ثُلَّۃٌ جمعے بسیار سُرُرٍ تختہا مَوۡضُوۡنَۃٍ زربافتہ وِلۡدَانٌ نوجوانان
مُخَلَّدُوۡنَ جاوید اَکۡوَابٍ آبخورہا مَعِیۡنٍ شراب جاری لَا یُصَدَّعُوۡنَ دردسر نشود ایشان را
لَا یُنۡزِفُوۡنَ نہ بیہوش شوند یَتَخَیَّرُوۡنَ اختیار کنند لَحۡمِ گوشت طَیۡرٍ مرغان یَشۡتَھُوۡنَ پسند کنند
یَمِیۡنٍ سعادت سِدۡرٍ درختان کنار مَّخۡضُوۡدٍ بیخار طَلۡحٍ درختان موز مَّنۡضُوۡدٍ تو بر تو
ثمرآن ظِلٍّ سایہ مَّمۡدُوۡدٍ دراز مَّسۡکُوۡبٍ ریختہ شدہ لَا مَقۡطُوۡعَۃٍ نہ پایان رسد وَلَا مَمۡنُوۡعَۃٍ نہ از آن
منع کردہ شود اَنۡشَاۡنَا آفریدیم اَبۡکَارًا دوشیزہ عُرُبًا محبوب شوندہ نزدیک شوہر یعنی
بغنج ودلال اَتۡرَابًا ہم عمر با یکدیگر شِمَالِ شقاوت سَمُوۡمٍ باد گرم حَمِیۡمٍ آب گرم یَحۡمُوۡمٍ
دود سیاہ بَارِدٍ خنک کَرِیۡمٍ باعزت مُتۡرَفِیۡنَ بناز پروردہ یُصِرُّوۡنَ مداومت میکردند
حِنۡثِ گناہ مِیۡقَاتِ میعاد مَالِئُوۡنَ پرخواہید کرد بُطُوۡنَ شکمہا ھِیۡمِ شتران مستسقی
نُزُلُ مہمانی تُمۡنُوۡنَ میریزید مَسۡبُوۡقِیۡنَ عاجز تَحۡرُثُوۡنَ میکارید تَزۡرَعُوۡنَ میرویانید
حُطَامًا گیاہی شکستہ ظَلۡتُمۡ مانید تَفَکَّھُوۡنَ تعجب کنید مُغۡرَمُوۡنَ غرامت کشندگان مُزۡنِ ابر
اُجَاجًا شور تُوۡرُوۡنَ از میان شاخ درخت برمی آید مَتَاعًا منفعت مُقۡوِیۡنَ مسافران
مَوَاقِعِ افتادن مَّکۡنُوۡنٍ پوشیدہ لَا یَمَسُّہٗ دست نمیرسانند مُّدۡھِنُوۡنَ انکار کنندگان رِزۡقَ
نصیبہ حُلۡقُوۡمَ نای گلو مَدِیۡنِیۡنَ مقہوران رَوۡحٌ راحت رَیۡحَانٌ گل خوشبو سَلٰمٌ سلامت
یعنے خاطر تراای مخاطب تَصۡلِیَۃُ درآوردن **سورۂ حدید** یَلِجُ درمے آید
یَعۡرُجُ بالا میرود یُوۡلِجُ درمی آرد مُّسۡتَخۡلَفِیۡنَ جانشین دیگران مِیۡثَاقُ عہد مِیۡرَاثُ واپس گذاشتہ
لَا یَسۡتَوِیۡ برابر نیست یُضٰعِفُ دوچند اداکند بُشۡرٰکُمُ مژدہ باد شمارا فَوۡزُ مطلب یابی

اُنْظُرُوْا بنظر شفقت نگرید نَقْتَبِسْ تا روشنی گیریم وَرَآءَ پس پشت اِلْتَمِسُوْا بجوئید ضُرِبَ
بنا کرده شود سُوْرٍ دیوار بَاطِنُ اندرون ظَاهِرُ بیرون فَتَنْتُمْ در بلا افگندید تَرَبَّصْتُمْ انتظار
کردید اِرْتَبْتُمْ شک آوردید غَرَّتْ فریفته کرد اَمَانِیُّ آرزوها غَرُوْرُ شیطان فریبنده مَاْوٰی
جای مَوْلٰی لائق مَصِیْرُ بازگشت اَلَمْ یَاْنِ آیا وقت نرسیده است تَخْشَعَ نیایش کند
طَالَ دراز گذشت اَمَدُ مدت قَسَتْ سخت شد مُصَّدِّقِیْنَ خیرات دهندگان لَعِبٌ
بازی لَهْوٌ بیهودگی زِیْنَةٌ آرایش تَفَاخُرٌ خودستائی تَكَاثُرٌ از یکدیگر زیاده طلبی غَیْثٌ
باران كُفَّار زراعت کنندگان نَبَاتُ رستنی یَهِیْجُ خشک شود مُصْفَرًّا زرد حُطَامًا
درهم شکسته سَابِقُوْا سبقت کنید عَرْضُ پهنا اُعِدَّتْ آماده کرده شد مَا اَصَابَ نرسید
نَبْرَاَ بیافرینیم یَسِیْرٌ آسان تَاْسَوْا اندوه نخورید مُخْتَالٍ تکبر کننده فَخُوْرٍ خودستاینده
یَتَوَلَّ روگردان شود بَاْسٌ جنگ قَفَّیْنَا عَلٰۤی اٰثَارِهِمْ فرستادیم از پی ایشان رَهْبَانِیَّةٌ گوشه‌نشینی
اِبْتَدَعُوْ خود پیدا کرده بودند مَا كَتَبْنَا فرض نساخته بودیم اِبْتِغَآءَ طلب كِفْلَیْنِ دو حصه
تَمْشُوْنَ راه روید (۲۸) سورۂ مجادله تُجَادِلُ گفتگو میکرد تَشْتَكِیْ شکایت
میکرد یُظٰهِرُوْنَ ظهار میکنند یعنی تشبیه میدهند زنان خود را به پشت مادر مُنْكَرًا نامعقول زُوْرًا دروغ
یَعُوْدُوْنَ رجوع میکنند تَحْرِیْرُ آزاد کردن رَقَبَةٍ بنده یَتَمَآسَّا بیکدیگر دست رسانند تُوْعَظُوْنَ
پند داده می‌شود شما را مُتَتَابِعَیْنِ پی در پی یُحَآدُّوْنَ مخالفت میکنند كُبِتُوْا خوار کرده شدند اَحْصٰی
یاد داشت نَجْوٰی بایکدیگر راز گفتن یَتَنَاجَوْنَ بایکدیگر راز میگویند جَآءُوْ بیایند حَیَّوْا
دعا کنند حَسْبُ بس یَصْلَوْنَ در آیند تَفَسَّحُوْا کشاده بنشینید فَافْسَحُوْا کشاده کنید یَفْسَحِ
کشاده کند اُنْشُزُوْا برخیزید ءَاَشْفَقْتُمْ ترسیدید تَابَ در گذرانید یَحْلِفُوْنَ سوگند می‌خورند
اَعَدَّ آماده ساخته است اَیْمَانَ سوگندان جُنَّةً سپر صَدُّوْا بازداشتند لَنْ تُغْنِیَ دفع
نخواهد کرد یَحْسَبُوْنَ می‌پندارند اِسْتَحْوَذَ غالب آمده است حِزْبُ لشکر عَشِیْرَةٌ خویشاوندان
اَیَّدَ قوت داده است رُوْحٌ فیض غیبی سورۂ حشر دِیَارِ خانها حَشْرِ جمع کردن

سورۂ مجادله پاره قد سمع الله

سورۂ حشر

مَانِعَتُهُمْ نگاہدارندہ حُصُوْنُ قلعہا لَمْ یَحْتَسِبُوْا امید انستند قَذَفَ افگند رُعْبَ ترس جَلَآءَ
جلاوطنی شَآقُّوْا مخالفت کردند لِیْنَةٍ درخت خرما قَآئِمَةً ایستادہ اُصُوْل بیخہا اَفَآءَ عائد
گردانید مَآ اَوْجَفْتُمْ تاختہ بودید خَیْلٍ اسپان رِکَابٍ شتران یُسَلِّطُ غالب میگرداند قُرٰی دیہا دُوْلَةً
دستگردان تَبَوَّءُوْا جای گرفتند حَاجَةً دغدغہ اُوْتُوْا دادہ شد ایشانرا یُؤْثِرُوْنَ اختیار میکنند
خَصَاصَةٌ احتیاج یُّوْقَ نگاہداشتہ شد شُحَّ حرص سَبَقُوْا سبقت کردند غِلًّا کینہ
لَیُوَلُّنَّ باز گردانند اَدْبَارَ پشت رَهْبَةً رعب لَا یَفْقَهُوْنَ نمی فہمند قُرًى دیہا مُحَصَّنَةٍ
حصار ساختہ شدہ وَّرَآءِ پس جُدُرٍ دیوارہا بَأْسُ جنگ شَتّٰی پراگندہ ذَاقُوْا چشیدند
بَرِیْٓءٌ بی تعلق غَدٍ فردا فَآئِزُوْنَ بمطلب رسندگان خَاشِعًا نیایش کردہ مُتَصَدِّعًا
پارہ پارہ شدہ غَیْبِ نہان شَهَادَةِ آشکارا قُدُّوْسُ نہایت پاک سَلَامُ سلامت
از ہمہ عیب مُؤْمِنُ امان دہندہ مُهَیْمِنُ نگاہبان عَزِیْزُ غالب جَبَّارُ خود اختیار مُتَکَبِّرُ
بزرگوار خَالِقُ آفریدگار بَارِئُ نو پدید آرندہ مُصَوِّرُ نگارندہ ۞ سورۂ ممتحنہ
تُلْقُوْنَ می افگنید یَثْقَفُوْا یابند یَبْسُطُوْا بکشایند سُوْٓءِ ایذار وَدُّوْا دوست دارند
اَرْحَامُ خویشاوندان یَفْصِلُ فیصل خواہد کرد اُسْوَةٌ پیروی بُرَءٰٓؤُا بی تعلق کَفَرْنَا
ناسپاس شدیم بَدَا پدید آمد بَغْضَآءُ ناخوشی مَآ اَمْلِکُ نمی توانم اَنَبْنَا رجوع نمودیم
فِتْنَةً زبردست یَرْجُوا امید دارد تَبَرُّوْا احسان کنید تُقْسِطُوْا انصاف کنید
ظَاهَرُوْا معاونت دیگران کردند تَوَلَّوْا دوستی دارید اِمْتَحِنُوْا امتحان کنید اٰتَیْتُمُوْا بدہید
اُجُوْرَ مہرہا لَا تُمْسِکُوْا نگاہ مدارید عِصَمِ دستاویز فَاتَکُمْ از دست شما برود شَیْءٌ کسی
عَاقَبْتُمْ عقوبت رسانید یعنی غنیمت ستانید یُبَایِعْنَ بیعت کنند لَا یَسْرِقْنَ دزدی نکنند
لَا یَزْنِیْنَ زنا نکنند لَا یَأْتِیْنَ پیش نیارند بُهْتَانٍ سخن دروغ یَفْتَرِیْنَ بر بستہ باشند یَئِسُوْا
نا امید شدہ اند سورۂ صف کَبُرَ مَقْتًا بسیار ناپسند شد بُنْیَانٌ عمارت
مَرْصُوْصٌ محکم بایکدیگر چسپیدہ زَاغُوْا کجروی کردند اَزَاغَ کج ساخت لِیُطْفِـُٔوْا کہ فرو نشانند

سورۂ ممتحنہ

سورۂ صف

اَفْوَاہٖ دہانہا یُظْہِرُ غالب کند اَدُلُّ دلالت کنم عَدْنٍ ہمیشہ باشیدن حَوَارِیّٖیْنَ یاران
خاص اَیَّدْنَا قوت دادیم ظَاهِرِیْنَ غالب **سورهٔ جمعه** بَعَثَ برانگیخت
اُمِّیّٖیْنَ ناخواندگان یَتْلُوْ میخواند یُزَکِّیْ پاک میکند حِکْمَۃَ دانش لَمَّا یَلْحَقُوْا ہنوز
نہ پیوسته اند حُمِّلُوْا نہاده شد بر سر ایشان لَمْ یَحْمِلُوْا نہ برداشتند حِمَارِ خر یَحْمِلُ بردارد
اَسْفَارًا کتابہا تَفِرُّوْنَ میگریزید فَاسْعَوْا پس سعی کنید ذَرُوْا بگذارید قُضِیَتِ تمام کرده شود
اِنْتَشِرُوْا متفرق شوید اِنْفَضُّوْا متفرق شده متوجه شوند **سورهٔ منافقون**
خُشُبٌ چوبہا مُسَنَّدَۃٌ بدیوار باز نہاده صَیْحَۃٍ آواز تند اِحْذَرْہُمْ بترس اَنّٰی از کجا
یُؤْفَکُوْنَ گردانیده میشوند تَعَالَوْا بیایید لَوَّوْا بپیچند یَنْفَضُّوْا پراگنده شوند لَا تُلْہِ
مشغول نگرداند اَصَّدَّقَ صدقه دادمی **سورهٔ تغابن** لَتُنَبَّؤُنَّ البته خبر
داده شوید تَغَابُنُ ظہور غبن بعضی نسبت بعضی یُکَفِّرْ دور کند سَیِّاٰتِ جرمہا مَا
اَصَابَ نمیرسد تَعْفُوْا درگذر کنید تَصْفَحُوْا روی بگردانید تَغْفِرُوْا بیامرزید فِتْنَۃٌ
امتحان شَکُوْرٌ قدرشناس حَلِیْمٌ بردبار **سورهٔ طلاق** اَحْصُوْا شمار کنید
فَاحِشَۃٍ کار بیحیائی مُبَیِّنَۃٍ آشکارا یَتَعَدَّ تجاوز کند لَا تَدْرِیْ نمیدانی یُحْدِثُ پیدا کند
اَمْسِکُوْا نگاه دارید مَعْرُوْفٍ وجه پسندیده ذَوَیْ دو کس صاحب عَدْلٍ تقوی اَقِیْمُوْا راست
ادا کنید یُوْعَظُ پند داده میشود مَخْرَجًا مخلصی لَا یَحْتَسِبُ گمان ندارد یَئِسْنَ ناامید شدند
اِرْتَبْتُمْ بشبہ افتاده اید اُوْلَاتُ الْاَحْمَالِ خداوندان حمل یَضَعْنَ بنہند اَسْکِنُوْا ساکن کنید
وُجْدِ طاقت لَا تُضَآرُّوْا ایذا نرسانید لِتُضَیِّقُوْا تا تنگ گیرید اَرْضَعْنَ شیر دہند اٰتُوْا
بدہید اُجُوْرَ مزدہا اْتَمِرُوْا بایکدیگر کارفرمائی کنید تَعَاسَرْتُمْ مضایقه کردید قُدِرَ
تنگ کرده شد عَتَتْ تجاوز کرد حَاسَبْنَا حساب کردیم نُکْرًا دشوار **سورهٔ تحریم**
لِمَ چرا تُحَرِّمُ حرام میکنی تَبْتَغِیْ میطلبی مَرْضَاتَ خوشنودی فَرَضَ مشروع ساخت
تَحِلَّۃَ کشادن اَسَرَّ پنہان گفت نَبَّاَتْ افشا کرد اَظْہَرَ مطلع ساخت عَرَّفَ شناسا کرد

سورهٔ جمعه
سورهٔ منافقون
سورهٔ تغابن
سورهٔ طلاق
سورهٔ تحریم

صغت کج شده است تظاهرا باهم متفق شوید ظهیر مددگار مسلمات گردن نهندگان
مؤمنات باورداندگان قانتات دعاکنندگان سائحات روزه دارندگان ثیبات شوهر
دیدگان ابکارا شوهر نادیدگان قوا نگاه دارید وقودها آتش انگیز غلاظ درشت خو
شداد سخت رو نصوحا خالص یسعی میرود اغلظ درشت شو خانتا خیانت کردند لم یغنیا
دفع نکردند ابن بنا کن احصنت نگاه داشت نفخنا دمیدیم قانتین فرمان بردارندگان

سورۂ ملک (۲۹)

یبلو بیازماید طباقا تو بر تو تفاوت بی ضابطگی
فطور شکستگی کرتین دو باره ینقلب باز آید خاسئا خوار شده حسیر مانده گشته
زینا زینت دادیم دنیا نزدیک مصابیح چراغان رجوما آلات رجم اعتدنا آماده
کردیم القوا افگنده شوند شهیقا آوازے مانند آواز خر تفور جوش میزند تکاد نزدیکست
تمیز پاره پاره شود غیظ خشم کلما هرگاه القی افگنده شود فوج گروه خزنة
نگاهبانان اعترفوا اقرار کردند سحقا لعنت باد نخسف فرو برد تمور جنبش کند
یرسل بفرستد حاصبا باد سنگبار نذیر ترسانیدن من نکیر عقوبت من صفت
کشاینده بازو یقبضن گاه فراهم می آرند ما یمسک نگاه نمیدارد امن آیا کیست
لجوا محکم پیوسته اند عتو سرکشی نفور رمیدگی مکبا نگونسار افتاده سویا
راست ایستاده انشا بیافرید افئدة دلها ذرا پراگنده ساخت زلفة نزدیک شده
سیئت ناخوش کرده شود یعنی سیاه کرده شود تدعون میطلبید یجیر خلاصی
دهد اصبح شود غورا فرو رفته معین روان

سورۂ ن

یسطرون می نویسند
نعمة فضل غیر ممنون بی نهایت خلق خوے ستبصر خواهی دید بایکم کلام
یک از شما مفتون دیوانگی لا تطع فرمان مبر ودوا آرزو کردند لو تدهن که ملایمت کنی
یدهنون ملایمت کنند حلاف بسیار سوگند خورنده مهین حقیر هماز عیب کننده
مشاء رونده بنمیم سخن چینی مناع بخل کننده خیر مال معتد از حد گذشته

اَثِیْمٍ گناه کار عُتُلٍّ سخت روی زَنِیْمٍ ملحق بقوم را نه از اصل ایشان بَنِیْنَ فرزندان
تُتْلٰی خوانده شود اَسَاطِیْرُ افسانها سَنَسِمُهٗ داغ خواهیم نهاد خُرْطُوْمِ بینی مترجم گوید
کنایت ست از رسوا کردن بَلَوْنَا آزمودیم جَنَّةِ بوستان لَیَصْرِمُنَّ درو کنند
مُصْبِحِیْنَ صباح کنان لَا یَسْتَثْنُوْنَ ان شاء الله نمی گفتند طَافَ بگرد آمد طَآئِفٌ بلائے
نَآئِمُوْنَ خفته بودند صَرِیْمِ زراعت بریده شده تَنَادَوْا بایکدیگر آواز دادند اغْدُوْا
پگاه روید صَارِمِیْنَ درو کنندگان انْطَلَقُوْا برفتند یَتَخَافَتُوْنَ بایکدیگر سخن نهان گویان
غَدَوْا پگاه رسیدند حَرْدٍ بخل اَوْسَطُ بهترین اَقْبَلَ رو آوردند یَتَلَاوَمُوْنَ بایکدیگر ملامت
کنان طَاغِیْنَ از حد گذشته تَدْرُسُوْنَ تلاوت میکنید فِیْهِ درمعاد تَخَیَّرُوْنَ اختیار
می کنید اَیْمَانٌ عهدها بَالِغَةٌ محکم زَعِیْمٌ متعهد یُکْشَفُ جامه برداشته شود خَاشِعَةً
نیایش ظاهر باشد تَرْهَقُ فرو گیرد سَالِمُوْنَ بی علت ذَرْ بگذار سَنَسْتَدْرِجُ پایه پایه
خواهیم کشید اُمْلِیْ مهلت خواهم داد کَیْدِیْ حیله مَتِیْنٌ محکم مَغْرَمٍ تاوان مُثْقَلُوْنَ
گرانبار حُوْتِ ماهی مَکْظُوْمٌ پر از غم شده بود تَدَارَکَ دریافت نُبِذَ بر تافته شد
عَرَآءِ زمین بی گیاه مَذْمُوْمٌ بدحال اجْتَبٰی برگزید یُزْلِقُوْنَ بلغزانید سورة
الحاقة اَلْحَآقَّةُ قیامت مَا الْحَآقَّةُ چیست آن قیامت طَاغِیَةٌ نعره تند عَاتِیَةٍ از حد
گذشته سَخَّرَ برگماشت حُسُوْمًا نهایت نحس صَرْعٰی بر زمین افتاده خَاوِیَةٍ از کهنگی برهم
شده بَاقِیَةٍ بقیه خَاطِئَةُ گناه اَخْذَةً درگرفتن رَابِیَةً عظیم طَغَا از حد گذشت جَارِیَةِ
کشتی تَعِیَ یاد دارد اُذُنٌ گوش وَاعِیَةٌ یاد دارنده دُکَّتَا کوفته شود ایشان را
دَکَّةً وَّاحِدَةً یکبار کوفتن وَاهِیَةٌ سست اَلْمَلَکُ فرشتگان اَرْجَآئِهَا کناره ها تُعْرَضُوْنَ
پیش آورده شود شمارا لَا تَخْفٰی پنهان نماند خَافِیَةٌ سرے اُوْتِیَ داده شد هَآؤُمُ بگیرید
عِیْشَةٍ زندگانی رَّاضِیَةٍ پسندیده قُطُوْفُ میوه ها دَانِیَةٌ قریب الحصول هَنِیْٓـئًا گوارا
اَسْلَفْتُمْ پیش فرستاده بودید خَالِیَةِ گذشته لَمْ اَدْرِ ندانستم قَاضِیَةَ آخر کننده کار

سورة الحاقة

بودی یعنی مرگ سُلطَانِ بادشاہی خُذُوہُ بگیرید ش غُلُّوہُ طوق بگردن کنیدش صَلُّوہُ
داخل کنیدش سِلسِلَۃٍ زنجیر ذَرْعُ مسافت ذِرَاعًا گز اسلُکُوہُ درآرید لَا یَحُضُّ
رغبت نمیداد حَمِیْمٌ خویشاوند غِسْلِینٍ زرد اب خَاطِئُونَ گناہگاران وَتِیْنَ رگ دل
حَاجِزِیْنَ بازدارندگان سورۂ معارج مَعَارِج مرتبہا تَعْرُجُ بالا میروند
مُهْلِ مس گداختہ عِهْنِ پشم رنگین فَصِیْلَتِہٖ قبیلہ تُؤْوِیْ جای میدہد لَظٰی آتش
شعلہ زنندہ نَزَّاعَۃً برکشندہ شَوٰی پوست سر اَوْعٰی نگاہداشت هَلُوْعًا ناشکیبندہ
جَزُوْعًا مضطرب مَنُوْعًا بخل نمایندہ مَلُوْمِیْنَ ملامت کردہ شدگان عَادُوْنَ از حد
گذشتگان قِبَلَ بسوی مُهْطِعِیْنَ شتابان عِزِیْنَ گروہ گروہ یَخُوْضُوْا بیہودگی درآیند
اَجْدَاثِ قبور سِرَاعًا شتابان نُصُبٍ نشانہ یُوْفِضُوْنَ میدوند سورۂ نوح
اِسْتَغْشَوْا بخود درپیچیدند اَصَرُّوْا مداومت کردند یُرْسِلِ بفرستد مِدْرَارًا ریزندہ یُمْدِدْ
پے درپے دہد وَقَارًا بزرگی فِجَاجًا کشادہ وَلَا تَذَرْ مگذار دَیَّارًا ساکن شوندہ فَاجِرًا بدکار
تَبَارًا ہلاکی سورۂ جن نَفَرٌ جماعت تَعَالٰی بلند است جَدُّ بزرگی سَفِیْہُ
جاہل شَطَطًا دروغ یَعُوْذُوْنَ پناہ میگرفتند رَهَقًا سرکشی لَنْ یَّبْعَثَ ہرگز نفرستد لَمَسْنَا
دست رسانیدیم مُلِئَتْ پر کردہ شد حَرَسًا پاسبانان شَدِیْدًا محکم شُهُبًا ستارہ ہا فروآمدہ
نَقْعُدُ می نشستیم مَقَاعِدَ بجاہا یَسْتَمِعِ گوش نہد الْاٰنَ الحال شِهَابًا ستارہ رَصَدًا
مهیا ساختہ طَرَائِقَ فرقہا قِدَدًا مختلف هَرَبًا گریختن بَخْسًا نقصان رَهَقًا ستم
قَاسِطُوْنَ گناہگار تَحَرَّوْا قصد کردند حَطَبًا ہیزم اَسْقَیْنَا می نوشانیدیم غَدَقًا
بسیار نَفْتِنَ امتحان کنیم یَسْلُکْ درآرد صَعَدًا سخت لِبَدًا چسپیدہ یکی بدیگری
لَنْ یُّجِیْرَ پناہ نہ دہد مُلْتَحَدًا پناہ بَلٰغًا خبر رسانیدن رِسٰلٰتِہٖ تبلیغ پیغامہا اَمَدًا
میعاد لَا یُظْهِرُ مطلع نمیسازد ارْتَضٰی پسند کرد یَسْلُکُ روان میکند رَصَدًا فرشتگان
نگہبانان اَحْصٰی فرا گرفت عَدَدًا شمار سورۂ مزمل مُزَّمِّلُ جامہ بر خود پیچیدہ

تَرْتِيْلًا واضح خواندن سَنُلْقِيْ خواهیم نازل کرد نَاشِئَةَ قیام وَطْأً پامال کردن
اَقْوَمُ درست تر قِيْلًا در تلفظ الفاظ سَبْحًا شغل تَبَتَّلْ گسسته شو تَبْتِيْلًا نوعی
گسسته شدن اهْجُرْ ترک کن نَعْمَةِ رفاهیت اَنْكَالًا قیدهای گران جَحِيْمًا آتش
افروخته ذَا غُصَّةٍ گلوگیر تَرْجُفُ بجنبد كَثِيْبًا تل ریگ مَهِيْلًا از هم پاشیده شده
وَبِيْلًا سخت شِيْبًا پیر مُنْفَطِرٌ شگافته اَدْنٰى نزدیک يُقَدِّرُ اندازه میکند لَنْ تُحْصُوْا
احاطه نمیتوانید کرد یعنی مواظبت نمیتوانید کرد يَضْرِبُوْنَ سفر می کنند **سورۂ مدّثّر** مُدَّثِّرُ جامه بخود پیچیده
رُجْزَ پلید اهْجُرْ دور کن لَا تَمْنُنْ نباید که چیزے بدهی تَسْتَكْثِرُ زیاده طلب کنان
نُقِرَ دمیده شود نَاقُوْرِ صور وَحِيْدًا تنها مَمْدُوْدًا فراوان شُهُوْدًا حاضر شونده
یعنی بمجالس مَهَّدْتُّ وسعت دادم عَنِيْدًا ستیزنده سَاُرْهِقُ تکلیف خواهم داد
صَعُوْدًا بمشقتے فَكَّرَ تامل کرد قَدَّرَ اندازه مقرر نمود قُتِلَ لعنت باد نَظَرَ نگریست
عَبَسَ روی ترش کرد بَسَرَ پیشانی درهم کشید يُؤْثَرُ نقل کرده میشود سَاُصْلِيْ
خواهم درآورد لَا تُبْقِيْ باقی نمیگذارد لَا تَذَرُ ترک نمیکند لَوَّاحَةٌ سوزنده بَشَرِ آدمیان
عِدَّةَ شمار فِتْنَةً بلا يَسْتَيْقِنَ یقین کنند لَا يَرْتَابَ شک نکنند اَسْفَرَ روشن شود
كُبَرِ بزرگ رَهِيْنَةٌ در گرو سَلَكَ درآورد نَخُوْضُ به انکار در مے آمدیم الْخَائِضِيْنَ
درآیندگان يَقِيْنُ موت حُمُرٌ خران مُسْتَنْفِرَةٌ رمیده فَرَّتْ گریخته باشند قَسْوَرَةٍ شیر
مُنَشَّرَةً کشاده اَهْلُ التَّقْوٰى سزاوار آنکه از وی بترسند **سورۂ قیامة**
لَوَّامَةِ ملامت کننده عِظَامَ استخوانها نُسَوِّيَ هموار کنیم بَنَانَ سر انگشتان يَفْجُرَ
معصیت کند اَمَامَهٗ زمانیکه پیش روی وی ست بَرِقَ خیره شود خَسَفَ تیره گردد
مَفَرُّ گریزگاه وَزَرَ پناه مُسْتَقَرُّ قرارگاه يُنَبَّؤُ خبر داده شود بَصِيْرَةٌ حجت اَلْقٰى
درمیان آرد مَعَاذِيْرَ عذرها لَا تُحَرِّكْ مجنبان فَاتَّبِعْ پس دل خود را در پی خواندن او کن
نَاضِرَةٌ تازه بَاسِرَةٌ پیشانی درهم کشیده فَاقِرَةٌ مصیبت تَرَاقِيَ چنبر گردن رَاقٍ افسون

سورہ مدثر

سورہ قیامہ

کننده اَلْتَفَّتِ بپیچد مَسَاق روان کردن یَتَمَطّٰی خرامان شده اَوْلٰی وای سُدًی مہمل

یُمْنٰی ریختہ میشد عَلَقَةً خون بستہ سَوّٰی درست اندام **سورۂ دھر**

حِیْنٌ مدتے دَھْر زمان اَمْشَاجٍ درہم آمیختہ از چند چیز نَبْتَلِیْهِ از حالی بحالے

میگردانیمش سَلَاسِلَ زنجیرہا اَغْلَالًا طوقہا سَعِیْرًا آتش افروختہ مِزَاجُ آمیزش

شَرٌّ مشقت مُسْتَطِیْرًا فاش آسیرًا از ندانی عَبُوْسًا ترش رو قَمْطَرِیْرًا نہایت

سخت وَقٰی نگاہداشت لَقّٰی رسانید نَضْرَةً تازگی اَرَآئِكِ تختہا شَمْسًا گرمی آفتاب

زَمْهَرِیْرًا سرمای تند دَانِیَةً نزدیک شده باشد ظِلَالُ سایہا ذُلِّلَتْ سہل الحصول

کرده شود یُطَافُ آمد و شد کرده شود اٰنِیَةٍ آوندہا فِضَّةٍ نقره قَوَارِیْرًا آبگینہ ہا

قَدَّرُوْا اندازه کرده باشند یعنے ساقیان یُسْقَوْنَ نوشانیده شود ایشان را مَنْثُوْرًا

از رشتہ افشانده شده ثَمَّ آنجا عَالِیَ بالای سُنْدُسٍ دیبای نازک خُضْرٌ سبز

بُکْرَةً صبح اَصِیْلًا شام اَسْرَ رگ **سورۂ مرسلات** مُرْسَلَاتِ بادہا

فرستاده شده عُرْفًا بوجہ نیک عَاصِفَاتِ بادہای تند وزنده عَصْفًا بطریق شدت

نَاشِرَاتِ بادہاے برآورنده ابر نَشْرًا بہم آوردن فَارِقَاتِ بادہاے از ہم جدا

کننده ابر فَرْقًا بپاره پاره نمودن مُلْقِیَاتِ جماعات فرشتگان فرود آرنده ذِکْرًا وحی

طُمِسَتْ بی نور کرده شود فُرِجَتْ شگافتہ گردد نُسِفَتْ پاره پاره نموده آید اُقِّتَتْ

بمیعادی جمع کرده شود اُجِّلَتْ موقوف داشتہ شده یعنی پیغامبران فَصْلِ فیصل کردن

قَرَارٍ جای مَکِیْنٍ مضبوط قَدَرْنَا اندازه کردیم کِفَاتًا جمع کننده رَوَاسِیَ کوہہا شٰمِخٰتٍ

بلند فُرَاتًا شیرین اِنْطَلِقُوْا بروید ظَلِیْلٍ سرد لَهَبٌ گرمی آتش تَرْمِیْ می افگند

شَرَرٍ شررہا قَصْرٍ کوشک جِمَالَةٌ شتران صُفْرٌ زرد **سورۂ نباء** (۳۰)

مِهَادًا فرش اَوْتَادًا میخہا سُبَاتًا راحتے لِبَاسًا پرده مَعَاشًا وقت معیشت

بَنَیْنَا بنا کردیم شِدَادًا محکم سِرَاجًا چراغ وَهَّاجًا درخشنده مُعْصِرَاتِ ابرہا ثَجَّاجًا

ریزان اَلْفَافًا درہم پیچیدہ مِیقَاتًا وقتی معین تَأْتُونَ بیایید فُتِحَتْ شگافته شود اَبْوَابًا
دروازه دروازه سُیِّرَتْ روان کرده آید مِرْصَادًا انتظار کننده طَاغِینَ سرکشان مَآبًا
مرجع لَابِثِینَ اقامت کنندگان اَحْقَابًا مدتهای دراز لَا یَذُوقُونَ نچشند بَرْدًا خنکی
حَمِیمًا آب گرم غَسَّاقًا زرداب وِفَاقًا موافق لَا یَرْجُونَ توقع نمیداشتند کِذَّابًا
دروغ داشتن اَحْصَیْنَا ضبط کردیم ذُوقُوا بچشید مَفَازًا مطلب یابی حَدَائِقَ
بوستانها اَعْنَابًا درختان انگور کَوَاعِبَ زنان دوشیزه کَأْسًا پیاله دِهَاقًا پر کرده
لَغْوًا سخن بیهوده لَا یَمْلِکُونَ نتوانند خِطَابًا سخن گفتن **سورهٔ نازعات**
نَازِعَاتِ جماعت فرشتگان که نزع میکنند غَرْقًا بوجه سختی نَاشِطَاتِ بیرون آرندگان
نَشْطًا بطریق سهولت سَابِحَاتِ شنا کنندگان سَابِقَاتِ سبقت کنندگان مُدَبِّرَاتِ
تدبیر کنندگان تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ بجنبد جنبنده تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پس وی در آید از پی
وی در آینده وَاجِفَةٌ ترسان مَرْدُودُونَ بازگردانیده شدگان حَافِرَةِ حالت
نخستین نَخِرَةً بوسیده کَرَّةٌ رجوع خَاسِرَةٌ زیان دهنده زَجْرَةٌ آواز تند
سَاهِرَةِ روی زمین مُقَدَّسِ پاک طَغٰی از حد گذشته تَزَكّٰی پاکیزه شوی یَسْعٰی تدبیر
کنان نَكَالَ عذاب اُولٰی دنیا عِبْرَةً پند رَفَعَ بلند ساخت سَمْكَ ارتفاع سَوّٰی
درست ساخت اَغْطَشَ تاریک کرد ضُحٰی روشنی دَحٰی هموار کرد مَرْعٰی چراگاه
اَرْسٰی استوار نمود مَتَاعًا منفعت الطَّامَّةُ الْكُبْرٰی قیامت سَعٰی عمل کرده بود بُرِّزَتْ
ظاهر کرده شود طَغٰی از حد گذشته اٰثَرَ برگزیده باشد هَوٰی شهوات مُرْسٰی تحقق
لَمْ یَلْبَثُوا درنگ نکرده بودند عَشِیَّةً شام **سورهٔ عبس** عَبَسَ روی
ترش کرد تَوَلّٰی اعراض نمود تَصَدّٰی اقبال میکنی تَلَهّٰی غفلت میکنی صُحُفٍ نامه‌ها
مُكَرَّمَةٍ گرامی مَرْفُوعَةٍ بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاک کرده شده اَیْدِی دستها سَفَرَةٍ نویسندگان
بَرَرَةٍ نیکوکردار قُتِلَ لعنت کرده شد مَا اَكْفَرَهُ چه بلا ناسپاس است قَدَّرَ اندازه

معین کرد یسّر آسان نمود اماته بمیرانید اقبره در گور کرد انشره زنده ساخت لمّا
یقض بعمل نیاورد صببنا ریختیم شققنا شگافتیم انبتنا رویانیدیم قضبا
اسپست غلبا آنکه درختان بسیار دارد ابّا علف دواب صاخّة آواز سخت شأن
شغل یغنیه کفایت میکند ش مسفرة روشن ضاحکة خندان مستبشرة شادمان
غبرة غبار ترهقها غالب آید قترة تاریکی **سورهٔ کورت** کوّرت پیچیده شود
انکدرت تیره شود عشار ماده شتران باردار عطّلت معطل گذاشته شود وحوش
جانوران وحشی حشرت جمع کرده شود موؤدة زنده در گور کرده شده نشرت کشاده شود
کشطت پوست برکنده شود یعنی سرخ شود مانند بزیکه پوست او سلخ کرده باشند سعّرت
افروخته شود ازلفت نزدیک ساخته شود احضرت حاضر ساخته است خنّس بازگردنده
جوار راست رونده کنّس غائب شونده عسعس بازگردد تنفّس بدمد مکین
باوقار مطاع فرمانبرداری کرده شده امین متصف به امانت افق کرانهٔ آسمان مبین
ظاهر ضنین بخل کننده **سورهٔ انفطار** انفطرت شگافته شود کواکب
ستارگان انتثرت ازهم بریزد فجّرت روان کرده شود بنهایت شدت بعثرت کافته
شود غرّ فریفت سوّیٰ درست اندام کرد عدل معتدل قامت کرد رکّب ترکیب داد
سورهٔ مطففین ویل وای مطففین حقوق مردم کاهندگان اکتالوا
برای خود به پیمایند یستوفون تمام گیرند کالوا پیموده بدهند وزنوا سنجیده بدهند یخسرون
زیان سازند مبعوثون برانگیخته خواهند شد مرقوم نوشته شده ران زنگ بسته است صالوا درآیندگان
یشهد حاضر شوند نضرة تازگی یسقون نوشانیده شود ایشان رحیق شراب مختوم
سربمهر ختام جای موم مهر فلیتنافس پس باید که رغبت کنند مرّوا میگذشتند یتغامزون
بایکدیگر چشم میزدند حقارت کرده انقلبوا بازمی گشتند فکهین شادمان شده ارائک تختها
ثوّب جزا داده شد **سورهٔ انشقاق** انشقّت بشگافد اذنت گوش کند

حُقَّتْ سزاوارست مُدَّتْ کشیده شود اَلْقَتْ بیرون اندازد تَخَلَّتْ خالی شود کَادِحٌ
کارکننده یُحَاسَبُ حساب کرده شود یَسِیْرًا آسان یَنْقَلِبُ بازگردد وَرَآءَ پس ظَهْرِ
پشت یَدْعُوْ یاد خواهد کرد ثُبُوْرًا هلاک یَصْلٰی خواهد درآمد لَنْ یَّحُوْرَ رجوع نکند شَفَقِ
سرخی کنارهٔ آسمان وَسَقَ جمع کرده است اِتَّسَقَ تمام شود لَتَرْكَبُنَّ خواهید رسید
طَبَقًا حالی یُوْعُوْنَ در دل خود نگاه میدارند غَیْرُ مَمْنُوْنٍ بی نهایت **سورۂ بروج**
مَوْعُوْدِ وعده کرده شده شَاهِدٍ حاضر شونده مَشْهُوْدٍ حاضر کرده شده قُتِلَ هلاک
کرده شدند اُخْدُوْدِ خندقها وَقُوْدِ هیزم بسیار قُعُوْدٌ نشستگان شُهُوْدٌ حاضر بودند
مَا نَقَمُوْا عیب نکردند فَتَنُوْا عقوبت کردند حَرِیْقِ سوختن فَوْزُ فیروزی بَطْشَ
دست درازی یُبْدِئُ آفرینش نو میکند یُعِیْدُ آفرینش دوباره میکند وَدُوْدُ دوستدار
فَعَّالٌ کننده وَرَآءَ گرداگرد مُحِیْطٌ گیرنده **سورۂ طارق** طَارِقِ چیزیکه
وقت شب پدید می آید ثَاقِبُ درخشنده اِنْ نیست لَمَّا مگر مِمَّ از چه چیز دَافِقٍ
جهنده صُلْبِ پشت تَرَآئِبِ استخوانهای سینهٔ زن تُبْلَی امتحان کرده شود سَرَآئِرُ
ضمیرها رَجْعِ باران صَدْعِ شگافتن فَصْلٌ واضح هَزْلِ سخن بیهوده یَکِیْدُوْنَ
بداندیشی میکنند مَهِّلِ مهلت ده رُوَیْدًا اندکے **سورۂ اعلیٰ** غُثَآءً
خاشاک خشک اَحْوٰی سیاه سَنُقْرِئُكَ قرآن تعلیم خواهیم کرد ترا نُیَسِّرُ توفیق
خواهیم داد یُسْرٰی شریعت آسان یَتَجَنَّبُ یکسو خواهد شد اَشْقَی بدبخت تر یَصْلَی
درآید اَفْلَحَ رستگار شد تَزَکّٰی پاک شد تُؤْثِرُوْنَ اختیار میکنید **سورۂ
غاشیة** اَتٰی آمده است غَاشِیَةِ قیامت خَاشِعَةٌ خوار عَامِلَةٌ کار کننده
نَاصِبَةٌ محنت کشنده حَامِیَةً افروخته عَیْنٍ چشمه اٰنِیَةٍ نهایت گرم ضَرِیْعٌ نام
گیاه خاردار لَا یُسْمِنُ فربه نکند جُوْعٍ گرسنگی نَاعِمَةٌ تازه باشند لَاغِیَةً سخن بیهوده
اَکْوَابٌ کوزها مَوْضُوْعَةٌ نهاده شده نَمَارِقُ وساده‌ها زَرَابِیُّ بساطهای نفیس مَبْثُوْثَةٌ پراگنده

سورۂ بروج
سورۂ طارق
سورۂ اعلیٰ
سورۂ غاشیہ

گروه شده اِبِلِ شتران رُفِعَتْ برداشته شد نُصِبَتْ افراشته شد سُطِحَتْ
پهن کرده شد مُصَيْطِرٍ گماشته اِيَابَ رجوع **سورة الفجر** شَفْعِ جفت وَتْرِ
طاق يَسْرِ روان شود حِجْرٍ خرد عِمَادِ قدهای بلند جَابُوا تراشیده بودند صَخْرَ سنگهای
بزرگ وَادِ وادی قری اَوْتَادِ میخها یعنی بچهار میخ بسته عقوبت میکرد طَغَوْا سرکشی کردند
اَكْثَرُوا بسیار بعمل آوردند صَبَّ برنخت سَوْطَ یکدفعه مِرْصَادِ کمینگاه ابْتَلٰى امتحان کند
فَقَدَرَ پس تنگ سازد اَهَانَنِ حقارت کرد مرا لَا تَحَاضُّوْنَ یکدیگر را رغبت نمیدهید تُرَاثَ
مال میراث لَمًّا بسیار جَمًّا بسیار دُكَّتِ پست کرده شود الْاَرْضُ بلندی زمین جِيْٓءَ
آورده شود لَا يُوْثِقُ بزنجیر نه بندد مُطْمَئِنَّةُ آرام گیرنده رَاضِيَةً خوشنود مَرْضِيَّةً از تو
نیز خوشنود گشته **سورۂ بلد** حِلٌّ حلال خواهی شد كَبَدٍ مشقت لُبَدًا انبوه تو
شَفَتَيْنِ دو لب نَجْدَيْنِ دو راه یعنی خیر و شر اقْتَحَمَ در نیامد عَقَبَةَ گذرگاه سخت
فَكُّ خلاص کردن رَقَبَةٍ برده مَسْغَبَةٍ گرسنگی مَقْرَبَةٍ قرابت مَتْرَبَةٍ خاکساری
تَوَاصَوْا بایکدیگر وصیت کردند مَرْحَمَةِ شفقت مَيْمَنَةِ نیک بختی مَشْئَمَةِ بدبختی مُؤْصَدَةٌ
گماشته شود از هر جهت گرد آورده شده **سورۂ شمس** ضُحٰى روشنی تَلٰى از پی
درآید جَلّٰى نمایان کند يَغْشٰى بپوشاند مَا بَنٰى بنا کردن مَا طَحٰى هموار ساختن مَا سَوّٰى
درست اندام نمودن فَاَلْهَمَهَا پس قسم بانداختن خدا در دلش زَكّٰى پاک ساخت خَابَ
زیانکار شد دَسّٰى باسفل السافلین برد طَغْوٰى سرکشی انْبَعَثَ برخاست اَشْقٰى بدبخت ترین
نَاقَةَ ماده شتر سُقْيَا آبخور عَقَرُوْا کشتند دَمْدَمَ عقوبت فرود آورد سَوّٰى هموار
کرد عُقْبَا پاداش **سورۂ لیل** تَجَلّٰى ظاهر شود شَتّٰى مختلف اَعْطٰى عطا کرد
الْحُسْنٰى ملت نیک يُسْرٰى سرای آسایش اسْتَغْنٰى خود را بی نیاز شمرد عُسْرٰى سرای دشواری
مَا يُغْنِىْ هیچ دفع نکند تَرَدّٰى نگونسار افتد اَنْذَرْتُ ترسانیدم تَلَظّٰى شعله میزند
سَيُجَنَّبُ یکسو داشته خواهد شد تُجْزٰى جزا داده شود ابْتِغَاءَ بطلب **سورۂ ضحٰی**

ضُحٰی وقت چاشت سَجٰی بپوشد مَا وَدَّعَ فرو نگذاشت مَا قَلٰی دشمن نداشت اٰوٰی
جای داد ضَآلًّا راه گم کرده یعنی شریعت نمیدانستی عَآئِلًا تنگدست لَا تَقْهَرْ ستم مکن
لَا تَنْهَرْ بانگ مزن **سورۂ الم نشرح** اَلَمْ نَشْرَحْ آیا کشاده نکرده ایم صَدْرَ
سینه وَضَعْنَا دور کردیم وِزْرَ بار اَنْقَضَ گران کرده بود عُسْرِ دشواری یُسْرًا
آسانی فَانْصَبْ پس محنت کش **سورۂ تین** تِیْنِ انجیر اَمِیْن با امن تَقْوِیْمٍ صورت
رَدَدْنَا بازگردانیده ایم اَسْفَلَ سَافِلِیْنَ فروتر از همه فروماندگان **سورۂ علق**
اِقْرَأْ بخوان عَلَقٍ خون پاره بسته اَکْرَمُ بزرگوار تر لَیَطْغٰی البته از حد میگذرد رُجْعٰی
رجوع یَنْهٰی منع میکند لَمْ یَنْتَهِ باز نخواهد ایستاد لَنَسْفَعَنْ البته خواهیم کشید نَاصِیَةِ
موی پیشانی خَاطِئَةٍ خطاکار فَلْیَدْعُ پس باید که فریاد کند نَادِیَهٗ اهل مجلس خود را
سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ ما نیز خواهیم طلبید پیاده ها را لَا تُطِعْهُ فرمان او قبول مکن وَاسْجُدْ و نماز
گذار وَاقْتَرِبْ و قرب خدا طلب نما **سورۂ منفکین** مُنْفَکِّیْنَ جدا شوندگان
تَأْتِیَ بیاید بَیِّنَةُ حجت ظاهر کُتُبٌ احکام قَیِّمَةٌ راست و درست مُخْلِصِیْنَ خالص ساخته
دِیْنَ پرستش حُنَفَآءَ متدین بدین ابراهیم دِیْنُ الْقَیِّمَةِ احکام ملت درست شَرُّ بدترین
بَرِیَّةِ خلق عَدْنٍ همیشه باشیدن **سورۂ زلزلت** زُلْزِلَتِ جنبانیده شود
اَثْقَالَ بارها یَصْدُرُ بازگردند اَشْتَاتًا بر احوال مختلف لِیُرَوْا تا نموده شود مِثْقَالَ
همسنگ **سورۂ عادیات** اَلْعَادِیَاتِ اسپان تیز دونده ضَبْحًا بوجهیکه از
دم پر شوند اَلْمُوْرِیَاتِ اسپان آتش برآرنده قَدْحًا بآنکه بنعل خود سنگ را بزنند
اَلْمُغِیْرَاتِ اسپان غارت کننده صُبْحًا چون در وقت صبح درآیند اَثَرْنَ برانگیزند
نَقْعًا غبار وَسَطْنَ درآیند کَنُوْدٌ ناشکرگذار شَهِیْدٌ مطلع خَیْرِ مال شَدِیْدٌ مبالغه
کننده بُعْثِرَ برانگیخته شود حُصِّلَ ظاهر ساخته شود **سورۂ قارعة**
اَلْقَارِعَةُ قیامت فَرَاشِ پروانها مَبْثُوْثِ پراگنده ساخته عِهْنِ پشم رنگین مَنْفُوْشِ محلوج نموده

ثَقُلَتۡ گران شد مَوَازِيۡنُ پله های حسنات عِيۡشَةٍ گذران رَّاضِيَةٍ پسندیده خَفَّتۡ
سبک باشد اُمُّ جای ماندن **سورۂ تکاثر** اَلۡهٰا غافل کرد تَكَاثُرُ از یکدیگر بسیار
طلبی مال زُرۡتُمُ رسیدید **سورۂ عصر** عَصۡر زمان خُسۡر زیان **سورۂ**
همزة هُمَزَةٍ عیب کننده لُمَزَةِ غیبت گوینده عَدَّدَ نگاهداشت اَخۡلَدَ زندگی جاوید
دهد لَيُنۡبَذَنَّ البته انداخته خواهد شد مُوۡقَدَةُ افروخته شده تَطَّلِعُ غالب آید اَفۡئِدَةُ دلها
مُؤۡصَدَةٌ گماشته شده عَمَدٍ ستونها مُمَدَّدَةٍ دراز کشیده شده **سورۂ فیل**
كَيۡدَ بداندیشی تَضۡلِيۡلٍ بیفائدگی اَرۡسَلَ فرستاد طَيۡرًا جانوران اَبَابِيۡلَ فوج فوج
تَرۡمِيۡ می انداخت حِجَارَةٍ سنگریزه ها سِجِّيۡلٍ سنگ گل عَصۡفٍ آخور مَّاۡكُوۡلٍ باقی مانده
بعد از خوردن دواب **سورۂ قریش** اِيۡلٰفِ الفت دادن رِحۡلَةَ سفر شِتَآءِ
زمستان صَيۡفِ تابستان **سورۂ ماعون** يَدُعُّ بد اهانت میراند لَا يَحُضُّ
رغبت نمیدهد سَاهُوۡنَ غفلت می ورزند يُرَآءُوۡنَ ریا میکنند يَمۡنَعُوۡنَ عاریت نمیدهند
مَاعُوۡنَ یعنی سوزن و دیگ و پیاله و دلو و مانند آن **سورۂ کوثر** وَانۡحَرۡ و شتر را
نحر کن شَانِئَكَ دشمن تو اَبۡتَرُ دم بریده **سورۂ کافرون** لَاۤ اَعۡبُدُ پرستش نمیکنم
عَابِدُوۡنَ پرستش میکنید اَنَا عَابِدٌ پرستش خواهم کرد عَابِدُوۡنَ پرستش خواهید کرد **سورۂ**
فتح تَوَّابًا برحمت رجوع کننده **سورۂ تبت** تَبَّتۡ هلاک باد لَهَبٍ شعله وَامۡرَاَتُهٗ
و زن او حَمَّالَةَ بردارنده حَطَبِ هیزم یعنی سخن چینی کننده جِيۡدِ گردن حَبۡلٌ رسن
مَّسَدٍ لیف خرما یعنی بجفا کردن تعذیب کرده شود **سورۂ اخلاص** اَحَدٌ یگانه
صَمَدُ بی نیاز محتاج الیه همه لَمۡ يَلِدۡ نزاد لَمۡ يُوۡلَدۡ نزاده شده كُفُوًا همسر **سورۂ فلق**
فَلَقِ صبح غَاسِقٍ شب تاریک وَقَبَ تاریکی منتشر شود نَفّٰثٰتِ زنان سحر کننده عُقَدِ گرهها
سورۂ ناس وَسۡوَاسِ وسوسه اندازنده خَنَّاسِ باز پس رونده يُوَسۡوِسُ
وسوسه می افگند جِنَّةِ جنس جن فقط تمت